بہین خالق دو جہان رنگین فرمائی گل و ریحان

نسخۂ ہذا مولفہ قادر خان المتخلص منشی ساکن بیدر الموسوم

۲۳۸۹۷
۲۵۱۹
CHECKED . 1963

تاریخ قطب شاہی

حیدرآباد دکن

سنہ ۱۳۰۶ ہجری

Check
1937

باہتمام سید برہان الدین احمد

در مطبع برہانیہ محاذی مکان نواب مکرم الدولہ بہادر واقع حیدرآباد دکن طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ودود و درود نامحدود بر العاقبت محمود صلی اللہ وآلہ واصحابہ اجمعین وسلم
اما بعد آنکہ ہیچمدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
کہ کتابہائی تواریخ ہندو دکن فراہم وارد مجملی از آن موسوم بتواریخ خجستہ
مشتمل بر کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سہ تفریق در سنہ ۱۲۴۵ھ
بقلم می آرد کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد اول بست و دو سرکار
سرکار محمد نگر عرف کول کنڈہ سرکار بہونگیر سرکار دیورکنڈہ سرکار میدک سرکار
نلگنڈہ سرکار کولاس سرکار پائگل سرکار کویل کنڈہ سرکار گہن پورہ سرکار
ایلگندل سرکار آرام گیر سرکار کہمم مٹ سرکار ورنگل سرکار مرتضی نگر سرکار
مصطفی نگر سرکار مچھلی بندر پٹن سرکار راجمندری سرکار نظام پٹن سرکار
کان الماس سرکار چلکہ تفریق دوم کرناٹک حیدرآباد کہ بست و یک سرکار
دارد و ہر دو قسمت بالاگہاٹ و پائین گہاٹ کہ اما بالاگہاٹ پنج سرکار دارد
سرکار رسد ہوٹ سرکار کورم کنڈہ سرکار کہمم سرکار کنجی کوٹہ سرکار کوڈی
سویم پایان گہاٹ کہ شانزدہ سرکار اودگیر سرکار تلنگانہ سرکار پالم سرکار
کوہٹہ سرکار دیلور سرکار جگدیو سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچناپلی سرکار
بیجانگر سرکار دوردارنہ سرکار کنجی سرکار چندرگیری در بار ثانی زمانی
قلعہ گولکنڈہ را پائگل نام بود بعد ازان گول کنڈہ موسوم گشت و عصر سلاطین

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدائی سابق قلعه خرد بر کوهچه بود
بعد ازان در عصر سلطان قلی قطب شاه بر گردان فصیل دیگر وسیع و رفیع
بنا کرده در عصر سلطان عبد الله قطب شاه حواشی کوهچه دیگر فصیل مرتفع تیار شده
شامل بقلعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد بفاصله
کروهی قلعه در سنه ۹۹۸ هجری بمیدان سبززار بنا کرده سکنای قلعه در آن
آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شد اما در تواریخ فرشته نوشته
که محمد قلی قطب شاه در اوایل بر بهاگمتی نام طوائف که تعشق داشت بنام آن
نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعده هفده سال ازان نام پشیمان شده
بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانید
چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی نهصد و نود دیگر هست سال
محمد قلی شاه فرخنده فال ✣ بنا بلده حیدرآباد کرد -
جهانی چه گل در وی آباد کرد ✣ شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
بسبب برهمی خان مذکور هم کار مانده بود پس ازان نواب مغفرتمآب
نظام الملک آصف جاه علیه الرحمة والرضوان باتمام رسانیده مرتب فرمودند
ذکر سلاطین قطب شاهیه اولاً ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بری ملک که
نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد ازان بادشاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
بغایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
آورده مجملی ازان بر صفحه اعلان می نگارد نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده الوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فرامحمد
بن امیر فرایورش بن فرامنصور فراهیم پیرم بن فرایورش بن امیرزاده

که سلسله آو لقب ناغرخان بن یافث بن حضرت نوح علیه السلام میرسد از
اقربای مرزا جهان شاه است اباعنجداً سلطنت حصه همدان می کرد و قوم
او قراینلو است پس سلطان قلی در عهد طفل با عموی خود امند قلی باچند راسر
اسپان سوداگری اراده رسیدن دکن نمود در اثنای راه چون بدار العبادت
سرور رسید بملاقات حضرت نورالدین نعمت امند نامی قدس سره شرف
اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد دکن زیر فرمان
تو خواهد آمد پس دست مبارک خود برپشت و کتف سلطان قلی مالیده چند
اشرفی از زیر سجاده برآورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح
اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او به طی
منازل دارالسلطنه بیدر رسیدند و بوساطت امیر البشر ملازمت بادشاه
دکن بهمن نژاد سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گذرانیدند
و بخلعت ها و نقدی سرفراز شدند بادشاه بهمن برای فرود آنها حویلی عمده
در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او امند قلی اراده معاودت
بوطن مالوفه نموده بجناب سلطان طلب رخصت نکرد سلطان فرمود که خود
میروی مختاری اما برادرزاده تو سلطان قلی را نزد من نگذاری که پرورش
او نموده بمراتب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده بماند
و تربیت دربار بادشاهی علم و ادب بیاموخت در چند سال سواد فارسی
پیدا کرد خواتین محل بادشاهی از دست او حساب می نویسانیدند و رشد
سلطان قلی در محلات شده مورد مراحم بیکران گردید هنگامیکه خطوط
اخبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران تمرد پیشه نواح سر بفساد برداشته
بادشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرستد سلطان قلی

باستصواب خواتین محل عرض کنانیدکه اگر پادشاه ازراه عنایت این بنده را
بران ملک روانه فرمایند وافواج به بندوبست مفسدان آن نواحی پردازم
سلطان خوشنود شده اورا برآن کار مرخص فرمود سلطان قلی با یکصد
سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پرداخته
پیشکش رفته سپاه جدید نوکر داشته توسنی عظیم همرسانید همین طور برمتمردان
آن نواحی تاخت آورده به لشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی باخراین وتحایف
بسیار بخدمت سلطان حاضر گردیده مال وتحایف وخزاین مذکور بنظر
گذرانیده بمراحم بیکران وخطاب خواص خان سرفراز شد وجاگیر اڑکی وکوڑنگل
یافت پس بخدمت سلطان کارهای نمایان وخدمت شایسته بجا آورده
روز بروز میکرد تا آنکه قطب الملک دکهنی طرفدار تلنگ فوت کرد سلطان قلی
بخطاب قطب الملک وطرفداری ملک تلنگ سرفراز گردیده وبه مدت چند
سال بحکومت آنجا بسر برد چون سلطان بهمنی در سنه ۹۱۲ هجری درگذشت
وتخت گاه بیدر باختیار نیز پذیرفت هریکی از طرفداران اطراف دم خودسری
واستقلال زدند بادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گول کنده در سنه ۹۱۵
هجری به تخت سلطنت تلنگانه بنشست ودر بنای قلعه گول کنده وحصارات وعمارات
آنجا پرداخته باندک روزی باتمام رسانید ودر آنجا مسجد جامع بنا فرمود
پس ازان استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد دریای
شور از زمیندار آن وتمرد پیشگان بگرفت وباهتمام بکمدیو راو قلعه کولاس
تا نزاین کهیره وقلعه میدک وغیره بدست آورد ومدت مدید سلطنت تلنگ نمود
تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش دراز روی ریش سفید کرده بود
واز طول عمره پدر رنجیده میر محمود همدانی را برقتیل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گول کنڈه برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
در آن وقت غیر از چند خدمت گار بخدمت سلطان نبودند محمود همدانی فرصت
یافته بر تن آن شهریار نشست و سه زخم زده بدرجه شهادت رسانید پس
آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محدثات او بود برده مدفون ساختند
این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ هجری رو نمود ایام سلطنت
او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور الله مرقده چون ستم رسانی میر محمود همدانی
چنین نمک حرامی کردنی الفور شاه زاده جمشید خان را که بغیر سوده پدر بزرگوار
در قلعه محبوس بود شتافته بند از پای او برآورده باستقلال بالتفاق
بعضی از اهل فتنه بر حویلی ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم
بود رفته نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد ازان شهزاده
جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بند و بست ممالک و ترتیب سپاه
و استمالت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر کهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
فرمان طلب بنام او بجانب دیو رکنڈه که بنا بر دفع کید رعایا و بنا بر
مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
آگاه گشته با مخصوصان خود عزیمت محمد آباد بیدر نموده ملک امیر بریدماغ را
و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در
صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم ارادهٔ تسخیر تلنگانه نموده و بجانب
گولکنڈه لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متفحص گردیده مشغول

جنگ وجدل گردید ملک امیر برید سعه برادر خود خان جهان برید سورچال
پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود دراین اثنا شاه طاهر برهان
نظام شاه را بامداد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنڈه نمود و نظام شاه
در اثنای راه نوردی بکوهپر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل
تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه
گول کنڈه برخاسته از راه اڑکی روانه بیدر گردید در اثنای راه از شهزاده
ابراهیم درخواست اسپ و فیل او که بهتر بود نموده شهزاده ابراهیم از ملک برید
برنجیده روانه بیجانگر گردید رام راج والی بیجانگر آن شهزاده را باعزاز
و احترام طلبیده نزد خود داشت شهزاده چند سال در انجا بوده بعد چندی
بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سلطان نمود ارشد و از سموم آن حرارت
کل وجودش پژمردگی پذیرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و روز بروز آثار
ضعف بر مزاج او غالب شد هر چند اطبا بر معالجه او پرداختند سودمند نیامد
پس در سنه ۹۵۷ هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده ذر جوار
خطیره سلطان قلی قطب شاه والد بزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید
قطب شاه هفت سال و کشوری بود آن خسرو جنت مکان بانواع فضایل
و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این ابیات از اشعار اوست رباعی

ای تو خشم ملک زیبائی — کار عاشق تو یافت بالائی
کاکل و چین زلف و خال و لبت — هر یکے در کمال رعنائی

رباعی

بی لب لعل بتان باده حرام است مرا — لب میگون چو سر جام مدام است مرا
با سر زلف تو سودای سیاهی دارم — این چه سودا است که با زلف چو شام است مرا

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاہ بن جمشید قطب شاہ چون امرا و وزرا از مراسم تعزیت
فارغ شدہ پسر بزرگ جمشید قطب شاہ المومی سبحان قلی را کہ بعمر ہفت سالگی
ہم نرسیدہ بود بسریر سلطنت نشاندہ بندر تہنیت گذرانیدند و او چون بسبب
خورد سالگی بمہمات سلطنت پرداختن نمیتوانست زوجہ ملک مغفور بصلاح امرا
خواست کہ سیف خان عین الملک را کہ پیشتر بہ سببی از بادشاہ رنجیدہ بہ احمد
نگر رفتہ بود طلب داشتہ منصب وکالت و پیشوائی را باو مفوض فرماید بنابران
خطوط طلب نزد او نامبردہ بہ احمد نگر فرستاد جگدیو راو چنان صلاح دید کہ سبحان
قلی طفل است بہتر آنکہ شاہزادہ دولت خان بن سبحان قلی را بہ سلطنت
پردازیم و بحرنجان و جگپت راو باو ہم داستان نشدند لہذا جگدیو راو
خالف شدہ باخیل و سپاہ خویش از دارالسلطنت گول کنڈہ بجانب بہونگیر
کہ شاہزادہ دولت قلی در انجا مقید بود شتافتہ نایک واڑیان و بیابانیان
انجا را از خود ساختہ شہزادہ را از قید خلاص گردانیدہ بر تخت نشاندہ اکثر قلاع و
بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک بہ گول کنڈہ رسید جملہ امر
شہزادہ سبحان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفتہ در مہام ملک و مال
استقلال تمام یافتہ در صدد مدافعہ جگدیو راو گردید چون مشار الیہا ازین
معنی آگاہ شدند رسولان با تحف و ہدایائی بخدمت نجابتخان کہ رکن رکین
سلطنت عماد شاہیہ بڑار فرستادہ بود استدعای اعانت نمودند او با لشکر
فراوان از جای خود حرکت نمودہ در قصبہ سنکرم تلافی عساکرین دست
داد جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلادت غالب آمد تعاقب
انہا نمودہ جمع اثاثہ سلطنت آنہا بدست آوردہ شہزادہ دولت قلی و جگدیو راو
گریزان شدہ خود را بقلعہ بہونگیر رسانیدند عین الملک محاصرہ آن قلعہ مدت یکماہ

نایره جدال وقتال اشتعال داشت آخر شاهزاده دولت قلی دجگدیو راو عاجز شده
صلح کردند واین جگدیو راو در اصل نایکواڑی کینه بود در عصر جمشید قطب شاه
کارهای نمایان کرد وخصوص در سفر کولاس قریب قصبه مذکور قلعه باهتمام اوتیار
شده یعنی قلعه کولاس را احداث نموده تهانه قطب شاه دران داشته تا زین
کهیڑه وغیرها دست تصرف قطب شاه رسانید القصه جگدیو راو عاجز شده بهونگیر
به عین الملک سپرد عین الملک درون قلعه رفته شاهزاده دولت قلی را دران قلعه
محبوس کرد جگدیو راو همراه خود مقید گرفته بقلعه گولکنڈه معاودت نمود ازین
فتح غرور وتکبر عین الملک از حد گذشت واستقلال تمام بهم رسانید وجمع امرارا
بید خل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده درتدابیر آن شدند
که شاهزاده ابراهیم را از بیجانگر طلب داشته بسلطنت بردارند پس عرایض متواتر
ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان وخان اعظم که از مقربان او بودند بتحریص
وترغیب این معنی پرداختند شاهزاده ابراهیم برین امر راضی شده برام راج
ظاهر کرد رام راج که آن شاهزاده را از حد عزیز داشت گفت که لشکر برای کمک
تعین میسازم سید حاجی خان وخان اعظم گفتند که شاهزاده جوان بخت را امداد
کسی مطلوب نیست وکمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهزاده
از آنجا مرخص شده راهی بسمت قلعه گول کنڈه گردید ودر راه به نگهداشت سپاه
پرداخته چون بظاهر قلعه پانگل رسید اخبار قدومش باکناف ممالک محروسه
گشت هر روز امرا اشرف واعیان قطب شاهی بشرف بساط بوسی مقرر
می گردیدند چنانکه سه هزار سوار وپنجهزار پیاده خونخوار فراهم آمدند دران اثنا
قاصدی ازجانب نایک واڑیان کولیکنڈه رسیده بعرض رسانیدند که اگر رایات
عالیات بدینصوب توجه نماید قلعه را تسلیم بندگان درگاه مینمایم ابراهیم قطب شاه

متوجه گول کنڈه گردید چون نزدیک رسید نایک واڑیان آن قلعه با پیش
کش نمایان بفرسباط بوسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید
پس ازآن بسیاری از اعیان وارکان دولت قطب شاهی ازگول کنڈه آمده
حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک باستماع
اینمعنی متفکر گشته اکثر امرا مثل بحر یخان وجگپت راو وحاجی خان سرنوبت
رابدار السلطنت کوملکنڈه واشته خود به بعض سرداران مثل خداوندخان
حبشی وعالم خان واخلاص خان حبشی وقیولخان وسحرخان وتاج خان
بعزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گهن پوره رسید درین اثنا جگدیورا
بموجب حکم عین الملک درگول کنڈه محبوس بود ازنایک واڑیان قلعه درساخته
بهوای شاهزاده ابراهیم تحریص وترغیب نمود همدران اثنا فرمان شاهزاده
موصوف بنام نایک واڑیان مذکور نیز صادر شد نایک واڑیان بمجرد مطالعه
فرمان بمتفق گشته جگدیورا وراازقیدنجات داده ازراه دولت خواهی وپیوند
قلعه گول کنڈه پرداختند وجگپت راو راکه خیرخواه عین الملک بود گرفته
بجای جگدیورا محبوس گردانیدند وبمنزل بحر یخان واخلاص خان وحاجی خان
شتافته همه رابقتل رسانیده سرهای ایشان رابرنیزه کرده گردشهر گردانیدند
وشاهزاده سبحان قلی خانرا مقید ساخته تمام خزانه واسباب راضبط نموده
درساعت عرضداشتی بجناب ابراهیم قطب شاه نوشته باسرهای خدام
خواران منصوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک باستماع اینمعنی
متوهم گشته عرضداشت مشتمل براستدعای عفو جرایم وطلب قولنامه وامان نزد
سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه نپرداخته فرمود که بعد رسیدن
بدارالسلطنت گول کنڈه ملاقات شما بوقوع خواهد رسید درین اثنا امین خان

منشی با سرهای خرام خزان وعریضه نایک واڑیان رسیده بخلعت ہا فاخره
وعنایات شاہانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اثاثه
سلطنت را برداشته با پنجهزار سوار وچندی امرا آرنا مدار بدر رفته از راه کولاس
بسرحد ممالک محروسه بدر رفت ابراہیم قطب شاه بساعت ممتاز داخل قلعه گول کنڈه
گشته بر تخت سلطنت متمکن گردید مدت سلطنت سبحان قلی چند ماه بود ذکر
سلطنت ابراہیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراہیم قطب شاه بروز دوشنبه
دوازدہم ماه رجب ۹۵۷ ہجری بر سریر سلطنت جلوس فرمود وجمع امرا
بخلاع ونوازشہا سرفراز شدند مجلس شاہانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان در
اشعار سوزون وقصاید خوش مضمون وتاریخها گذرانیده بنوازشات بادشاہی
سرفراز گردیدند ابراہیم قطب شاه بنظم مہمات سلطنت پرداخته چنان بندوبست
نمود که در وحرامی را در ممالک محروسه او دخل نماند وروز بروز اسباب شکوه
دولت شاہی در ترقی وتزاید شد بعد چندی ابراہیم قطب شاه بامداد حسین
نظام شاه روانه گلبرگه شده آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
بیجاپور رام راج را بکمک خود خواست وآو از بیجانگر با لشکر انبوه روانه شد
بعد مقابله طرفین جنگ عظیم رو داد پس درمیان خود ہا بصلح انجامیدہ یکی
بمستقر خلافت خود ہا مراجعت نمودند ابراہیم قطب شاه بدار السلطنت
گولکنڈه فایز گردید بعد چند سال عادل شاه ونظام شاه بمخالفت رو داد علی
عادل شاه اراده تسخیر احمد نگر نمود ابراہیم قطب شاه ورام راج والی بیجانگر
را بکمک خود استدعا نموده پس هر سه بادشاه به احمد نگر رسیدند چون
رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت نیاورده
قلعه احمد نگر با سباب جنگ بقدر خود بخشیده بیرون قلعه بهر جانب در تک

دو ماند لشکریان رام راج در غارتگری نواح احمدنگر قاصر نشدند که شرح آن
تواند کرد اخر الامر حسین نظام شاه آنها را بصلح باز گردانید ابراهیم قطب شاه
به گول کنڈه رسید بعد چندی مصطفے خان را بنابر تسخیر گونڈ بیرو گونڈ پلی
وآن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
تا سرحد دریاے شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
گول کنڈه متوجه شده آن قلعه را باستحکام کلی تیار کنانید و درون حصار حویلی ها
و ددکانها باتمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را بکمک خود
طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه در سلک
علی عادل شاه در آید القصه چون شادی مذکور بانصرام رسید هر چهار بادشاه
نظام هر قلعه شولاپور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
برین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار فیل و یکهزار ضرب
توپ آمده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک و پنجاه هزار
سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
شکست یافت اسیر و دستگیر شده بقتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی ملک رام راج در تصرف
سلاطین اسلام آمد این واقعه روز جمعه بستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری رو نمود
از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
خود ها مراجعت نمودند در سنه ۹۷۳ هجری در پهر اول روز جمعه چهارم شهر
رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنڈه فرزندی متولد شد
نامش محمد قلی نهادند القصه علی ابراهیم قطب شاه از راجبندری و قاسم کوٹه

تا سر حد دریائے شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شدہ دایرہ مملکت او
وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقاع و احداث بساتین اطراف
گول کنڈہ و عمارات اندرون قلعہ و ہم چنین باغ ابراہیم شاہ و باغ گلشن
و لنگر دوازدہ امام تالاب ابراہیم پٹن و معمورہ ابراہیم پٹن کہ بنام خود احداث
نمودہ بود و تالاب کنگرہ و کتوۂ بدویل و کالا چبوترہ گول کنڈہ و مساجد
مدارس و عمارات عالیمقام کہ باہتمام السلطان و الامقام تیار شدہ تالاب
حسین ساغر کہ خاقان زمان زبان زد لکہہ ہون صرف حفر و سد آن نمودہ
و سدی از گنج و سنگ بطول یک فرسخ و بار تفاع و بعرض پنجاہ در عہ بر کنار آن
دریاچہ بستہ و تالاب مذکور باہتمام حضرت حسین شاہ ولی قدس سرہ باہتمام رسید
لہذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشہور گردید گویند کہ خاقان زمان و فتیکہ
بہ گلبرگہ تشریف بردہ حسین شاہ ولی ملازمت سلطان رسیدہ بدار السلطنت
گول کنڈہ تشریف آوردہ مصاہرت سلطان بمرتبہ امارت ترقی نمود نسب
نامہ آنحضرت اینست حسین شاہ ولی قدس سرہ بن اسد اللہ بن سید صفیر اللہ
ثانی بن سید اسد اللہ بن سید عسکر اللہ بن سید صفیر اللہ دکن میگ بن سید محمد اکبر
حسینی بن حضرت خواجہ بندہ نواز حسینی قدس سرہ در عصر سلطان جمیع اہل فضل
و ہنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمدہ در بلدہ گول کنڈہ ساکن شدند
و ہر کسیکہ از فیض احسان او وظیفہ یا میر بود و اہل فضل و علوم بمجلس او حاضر
شدہ بمباحثہ علوم می پرداختند و آن سلطان مردمی بود شجاع و مہتمو سپاہ
پرور و عادل و معاملہ فہم از اخبار طبقات ایام باخبر بود و آب بر عیب او بجدی
بود کہ اگر چیز زائد بر شصت ہزار نذر زیر سر گرفتہ تنہا از گول کنڈہ تا تلنگانہ و از بیجانگر
و بیجاپور رفتی احدی متعرض او نشدی و سواد تلنگانہ کہ محمود از دزدان و رہ زمان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در
اواخر عهد برهمن زاده رای راو نام که بفور عقل و حسن شمایل بود منظور طبع
ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قرب باعتبار
او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در اواخر ایام حیات بادشاه
آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تنجانه که در سرحد مرتضی نگر بود باغلوی کفر
رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکهه هون و بت بسیار از طلا و نقره
که بعضی بصورت آدمی و بعض بتمثال شیر و بعضی بتشبیه میمون بود
بجهته سرکار اشرف ضبط کرده و سه لک هون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
و هدایای بسیار متوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذرانیدن تحف
چون نظر انور بر آن صورتها افتاد فی الحال تپ محرق عارض ذات
قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعداد
یافته هر چند اطبا بمعالجه کوشیدند سود مند نیفتاد آخر بروز پنجشنبه بست و یکم
ماه ربیع الثانی سنه ۹۸۳ هجری بعد نماز ظهر بعالم بقا خرامید مدت سلطنتش سی
و نهه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق با دیده های گریان
و دل بریان بباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
بود همه روز خوان نعیم او گسترده میبود بسیاری از اطعمه و انشربه الوان و حلویات
و فواکه گوناگون هزارها خلایق حبیب و کنار از زردی مالامال مینمودند ذکر
سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
شاه را براورنگ خلافت ممالک تلنگ اجلاس داوند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد　　عروس جهان در کنار تو باد

جمع امراء فضلا بخلعت شاهانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و داد بر کافه عالم و عالمیان مفتوح شد رباعی

نکردی هیچ کس از ظلم فریاد　　قبای گل نگشتی پاره از باد

بجز مطرب کسی رهزن نبودی　　برهنه کس بجز سوزن نبودی

همان سال در سنه ۹۸۸ هجری بادشاه بنابر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و به الحاق نظام شاه احمدنگری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعدار ازان جا که نایب عادل شاه بود چند ماه از بالای قلعه جنگ کرد چون فوج عادل شاهی بکمک اور سید صلح شد و فوج نظام شاه باحمدنگر رفت و محمد قلی قطب شاه به گولکنده آمد پس ازان بادشاه در تمنای شادی صبیه میرشاه میرزا خواستگاری نمود بعد ازجشن شاهانه و مجلس ملوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت نود و ازدواج خود آورد در سنه ۹۹۸ هجری روزی بادشاه بعزم شکار از گولکنده بجانب مشرق روان شد بچهار کروهی آنطرف بهر موسی جا رسید سبزه و آب به دید بیت

لطیف و دلکشا آب و هوائی　　مبارک سیزنی فرخنده جائی

خواست که در آنجا شهر بنا کند پس ساعت نیک دیده بنای آن شهر نهادند مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازاری چهار سوی مستدیر الاضلاع و چهار طاقهای رفیع بازارهای وسیع و چهارده هزار دوکان ایوانی و دو ازده هزار محله و حمامات و خانقاه و مدرسه و لنگر و مهمانخانه مقرر نموده و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی قرار داد ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچه و بازار و شهر و محلات را از رنگ و آهنگ به تکلف هرچه تمام تر برآوردند و این شهر فرخنده بنا

در اوّل نام بهاگنتی طوایف بهاگ نگر کرد بعد هفده سال به حیدرآباد موسوم
گردید و این شهر فرخنده اثر مجمع فضلای زمان و منزل مسافران جهان
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجه انجامید که ساخت کوه و دشت و هامون بمثابت لصایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبهٔ نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و بهونگیر و پٹن چرو که چار سمت واقع
اند مسافت مقدار دوازده فرسنگ اطراف مجمع فضای دست و صحرا و باغ و بستان
شده از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارت فردوس وش رشک فلک
اخضر گردید رباعی

شهری چو بهشت در نکویی — یا بل تو در و هر انچه جویی
او هر چه نکوست کم نیابی — یا بی همه جبر و غم نیابی

در بلدهٔ حیدرآباد مسجد جامع باتمام رسانیدند و در پهلوئی آن مسجد حمامی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خاصه سنگ های
لطیف و لب های پاکیزه بجهت صادر و وارد معین گردانیدند و حجامان
خدمت گذار پی مزد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج بمحل کنانیدن
و موستردن حاضر و مستعد ماند قریب بحمام که وسط شهر بود چار طاق وسیع
و رفیع هر چهار گوشه ان چهار مینار رفیع سر بفلک کشیده و از سنگ و آهک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سه لک هون صرف آن شد
و در برابر طاق راسته آیاب و ذاب لغایت طول و عرض و در هر راسته دکاکین
مسجع بکمال زینت پرداخته و بجهته اطبا بمیت راسته شمالی باتمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبای مذکور بی زحمت اجر و محنت
بمعالجه مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود و ادویه

از دو اخانه سرکار میرسانیدند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی را معاش از سرکار مقرر بود و سمت پایین شمالی و غربی محل خاصه مقرر
بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکهزار درعه
عریض و طویل میدان مربع و مستطیل ترتیب داده اند و میان صحن حویلی لطیف
که حالا سوکا حوض میگویند مرتب ساخته اند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار مکان ها مستعد در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که رو بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان می گویند بالای
آن عمارت رفیعی بنا بر نقار خانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نقیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که رو بجانب
مغرب دارد موسوم بکمان شیر علی که در این ایام شیر دل مشهور است
دروازه دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
خارا شبیه به بعبت هریک در طول بست درعه و بعرض زخامت دو درعه
در بالای آن تخته سنگی دوازده درعه در نهایت ساخته استوار نمودند
نجاران هنرمند دروازه عالی را از جوپ صندل ملاگیر ترتیب داده بمسمارهای
مستحکم گردانیدند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چار طاق واقع است
منسوب بیکی از امرا و خوانین و سرداران نمودند و بفرموده باشاه مقرر شد
که هر صباح جمع امرا و خوانین با تجمل سواری خود ها در انجا رسید چون بدر
دولت سرافایز شوند فرداً فرداً و حیداً قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
بادشاه شوند و ایم الاوقات چند فیل مستعد در هر دو طرف درگاه نگهدارند
و یکهزار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار سپاه همیشه در صفه ایوان

متصل بدر دولت سرا کمل حاضر باشند و اندرون درگاه فضای وسعی
بود که جانب جنوبش دفتر خانه بادشاهی و طرف غربش جامدار و بعضی
کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود و در فضای
آن صفه وسعی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران
و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم لعل محل بود صفه ایوان عالی
مرتفع با دو شه نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
ایستاده چاکری مینمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکشا تیار
ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند
و محل پنجم موسوم به گگن محل بود ایوان های رفیع و کوشک های دلکشا نیز
ساختند و اکثر سلحداران خاص درین محل بنوکری اشتغال می داشتند
محل ششم صدر صفه بود منازل بیفضا و ایوانهای روح افزا ترتیب داده اند درین
محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می مانند و محل
هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد و سی
همه زر و انواع اطعمه و الوان اشربه بر مائدهٔ بیدریغ کشیده می شد و انواع
طعامهای لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در مخیله انسان نگذرد
بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
گیران مهیا و آماده می کردند و هر روز موازی دوازده هزار نفر از قسم سپاه بران
خوان کرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع وادرس سلطان
بعدل و داد مایل بود حکم کرد باعمارتی که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
بوده باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشک های عالی که از هر خانه و ایوان بان

دروازه بجانب میدان بود و بازار کشاده باشد باتمام رسانیدند تا اگر مظلومی
راستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رو نماید زیر آن قصر همایون آمده
بیواسطه امرا و ارکان دولت بی زحمت پرده داران و دربانان عرض احوال
خویش نمایند ازین جهت این محل به داد محل موسوم گردانیدند نقوش پرکار سقف
و جوانبش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن حوضی
وسیع شصت در شصت طویل و عریض تیار ساخته بودند بادشاه اکثر اوقات دران
محل و بالای آن جلوس فرمود بداد رسی و عدالت عالیه خلایق اشتغال مینمودند
و هر کس هر چه بذات خود بعرض میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
بادشاه بنابر تسخیر کنڈی کوٹه و ینکنڈه موسلمورک عزیمت نمود زمینداران انضعیف را
در اندک مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعه کنڈی کوٹه وغیره به تسخیر خان
عنایت فرمودند مدتی تسخیر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تسخیر خان
دران ممالک از مخترعات او تا حال بنام او جاریست پس از ان موسلمورک به سپنت راؤ
و نندیال جگپت راؤ و نایک واڑیان معتمد سپرد حیدر خان و خانخانان و ساماجی
و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان دران ولایت گذاشته
منظفر و منصور بطرف حیدرآباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه
در کنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود باندک
روزی عمارات رفیع وسیع که گنجایش فیلان و اسپان و سواران و رانجا
بود و اکثر دربار عام در انجا میشد باتمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب
شاه برای سیر و شکار در صحرا عزیمت خوش بهار گذار فرمود عین اشتغال
شکار چون وقت دوپهر شد و گرمی آفتاب خواست که بجای سبز و مطراوی
آید جاسوسان بعرض رسانیدند که باطراف این کوه جائیست بسیار خوش و مرغزاریست

دلکش چشمهای آب زلال روان بادشاه با آنسمت اسپ چهانیده بر آن
زمین که دار الخلافت حیدرآباد دو کرده است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان
های وسیع در انجا بنا سازند پس هر چهار جدان حوضهای بزرگ و نهرهای
آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تا حیدرآباد ترتیب داد ندو
اندک روزی دیوار و کنگره های آن بنایت رفیع باتمام رسانیدند و وسط آن
درختان میوه گوناگون و گلهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
به بنات کهات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در انجا درختان انبه
حلاوت آگین نصب کردند **بیت**

صفت انبه چگویم که شیرین و لطیف کوزهٔ قند و نباتست معلق بر بار

درین ایام رای جهان آرای بادشاه انتضا نمود که چون ندی موسی طغیانی
می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود خلایق که از انطرف آمد و رفت میدارند
او نیت می کشیدند پس بالای بالای آن آب تیاری پل شروع کردند و در
عرض دوازده در عه مستمل بر نسبت دو وطاق یعنے کمان ها باستحکام تمام باتمام رسانیدند
قریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن
در حروف صراط المستقیم ۹۷۱ هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است
و عوام الناس بنام پل نرده مشهور است و درین ایام بادشاه بتعلقه وزارت
و وکالت خود بسیادت پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت
فرمود و مرزا مذکور بچنان انتظام امور جهانبانی نمود که جمعی رعایا و برایا بآسودگی
و فراغت کامران شدند و او بتعلقه بندوبستی خود به سوای راه برهمن بخشیده
مستعدی امور سلطنت گردید همدران ایام غیو سلطان وکیل شاه عباس والی
ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد و ارادت های فیما بین خصوص سبب

اتحاد مذهب شیعه فیمابین آنخاندان مشدبود تجدید استحکام یافت محمد قلی قطب شاه
استقبال نموده درگاه چبوترہ قلعه محمد نگر عرف گولکنڈہ از آن عالی شان ملاقات
کرد و مکتوب شاه عباس بمطالعه آورده کمال مسرور و مبتهج گردید پس اغربو سلطان
تحایف نفیسه آورده بودند بنظر اشرف گذرانیدند مثل تاج مرصع بیش قیمت با کمر
خنجر مرصع مکلل و چهل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصع و عنان های زربفت
و سوازی پانصد توپ مخمل و اطلس فرنگی و خطائی دوازده جفت قالین کرمانی
و چوشقاقی دوازده درعه دیگر تحف ایران بنظر درآورده به تشریفات خاص
و مراحم شاهانه اختصاص یافت مدت شش سال بواسطه فتنه و آشوب مغل بغیر
بادشاه هندوستان که بطرف احمد نگر وغیره بهم رسیده بود رضای مراجعت دکیل
مذکور در توقف افتاده هر سال دو هزار تومان سیوای انعامات بمشار الیه عاید
می گردند مخفی نماند که چون در محلات بادشاه مکانیکه بنام ایمه علیهم السلام باشد
بنود و بنا بر آن سلطان خواست که ایوانے رفیع مشتمل بر هفت طبقه در پهلوی
داد محل تیار سازد پس بذات خود باهتمام آن مصروف مانده در اندک مدت
ایوان مرتفع مشتمل بر منظرهای منقوش غرفه ها و ایوان های منزه و دلکش باتمام
رسانیده به خداداد محل موسوم گردید **بیت**

ز عالی غرفه هایش چشم بد دور نقوش طاقهایش چون ابروے حور

طبقه هفتم را که بس رفیع بود بنام آلهی محل و طبقه ششم را محمدی محل و طبقه
پنجم را حیدری محل و طبقه چهارم را حسن محل و طبقه سیوم را حسین محل که دار الملک
اقبال و دولتخانه اجلال بود محل جمشیدی موسوی پس نام محل دوم را اول را
محمدی محل و علی محل که کنایه از نام اثنا عشر است موسوم گردانیدند و نام دوازده
امام بریں قصرهای مبارک ترقیم نموده کیفیت حادثه عجیب پوشیده نمانده که جمعی

ازبزرگان مغل ارادہ دیدن عمارت بنات کہاٹ نمودہ بے پروائی
درنشہ ببالای انکوہ برآمدہ داخل آمنزل مبارک شدند چون نگاہبانان
ممانعت نمودند آنہا رازدوکوب کردند کیفیت این ماجرا بعرض اقدس رسید
بہ علی آقا کوتوال حکم شد کہ گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نمودہ
کہ مردم مغل ہرزہ کار بسیار فراہم شدہ اند چون دران اوان سپاہ مغل
یعنی سپاہ بادشاہ دہلی بہ تسخیر دکن توجہ نمودہ بود فوج اکبر شاہی در نواح
احمد نگر با نظام شاہ طرح جنگ انداختہ بود فرمان ہمایون اکبر شاہی صادر
شد کہ جمعی مغلان ہرزہ کار کہ جہال باشند وسود او معاملہ با کسی نداشتہ
باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غرور جوانی و نشہ شراب بی ملاحظہ
بہ سر نوبتیان کوتوال خانہ زار رضا داد کہ مرا اشرف شدہ پٹھان و مغل و عرب
را از شہر اخراج نمایند سر نوبتیان و پیادہ ہائے کوتوالی متوجہ کوچہ و بازار گردیدہ
ہر کس از سوداگران مغل و عربان از جاگیر و غیر جاگیر را کہ دیدند مقید نمودند غوغائے
عام در کوچہ و بازار برخاستہ چنین شہرت یافت کہ فرمان خاقان زمان
بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب عناد و بی باکان دکن دست تظلم و بیداد
کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدرآباد پر بودند در یک لحہ بتاراج بردند و کار
از نیغا گذاشتہ بقتل و قید رسید آنچہ خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنان ابر پاراں ہزار شمشیر و خنجر اعدائی یافتند در الوقت
مرزا محمد امین میر جملہ ثانی کہ جامدار خانہ عامرہ بہ انجام مہام اشتغال میداشت
چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ
بر بستر آسایش و خواب نکیہ فرمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس
نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظہ و بے تہاشا دروازہ را چنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
رسانیدند و عرض کردند که آنحضرت از دریچه ها و قصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بجز دویدن و غضب
نفیر مردم باستمگاران پایمال فیلان نمایند و علی آقا کوتوال را که بسبب غفلت او
این حادثه رونموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کوتوال فوراً
متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
و نوبتیان و پیاده گان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بینی
بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانیدند تا آتش فتنه فرو نشست کیفیت شورش
خدا بنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که در ینولا باغوای
مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان منحرف گردید پس باتفاق جمع
از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
سره بود فراهم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
و خاقان زمان را اسیر رسانند باوصفیکه شاه راجو از یمن اقبال سلطان جاگیر و تنخواه
مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بشرار رسانید و بسیاری
راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجاپور رسانید
و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو
مدت العمر در بیجاپور مانده در همانجا برحمت ایزدی پیوست تا آنکه نبیره شاه
راجو ثانی بحیدرآباد آمده ساکن شهر شد حون ابوالحسن تانا شاه مرید [illegible] بود

بمرتبه اجابت ارتفاع نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قصر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بجلدی تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل باتمام
رسید بیت

اهل دولت را فضای دلکشائی آن بود در لطافت همچو جنت دلفروز جان فزا

در سنه ۱۰۱۹ هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاده دیگر اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعهده مرزا محمد امین میر جمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
اوایل حال آسی راونا یکواڑی را خلعت داده معه سید حیدر حوالدار داد مجدالملک
و دیگر امرا را نامزد ملک دستر نموده راه اعظم در آن قلعه شافته اکثر ممالک انرا در
تصرف آورد چون ملک مشحون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر جمله راهی
آنصوب گردیده با فوج سابق ملحق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاورده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسر می برد میر جمله بممالک دستر رسیده
در پرگنه منکور و منه سرد قلعه و دیهایت تاخته آنملک را مسخر نموده بدار السلطنت
حیدرآباد معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تجرع
و اقداح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید بمرور ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را بپژمردگی آورد و ناتوانی بر مزاج او قوی گشته منجر بمرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت و دانست که ازین حال جائری نیست
از جمیع مناهی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعده سنه ۱۰۲۰ هجری طاهر روحش
بسوی جنان خرامید باشتهار این خبر در بلده حیدرآباد دریای حوادث و فتنه
در تلاطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

ازگذرانیدن نذور و جلوس جمع امراء اعیان و علماء و فضلا بغسل و تکفین خاقان
جنت آشیان پرداخته بلنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
بادشاه چهل و نهه سال و ایام سلطنت اوسی و دو سال و هشت ماه بود در
عصر آن بادشاه هفتاد لک هون صرف عمارات شده و هر سال لنگر ایمه اثنا عشر
مبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل در محرم
شریف مصارف اخراجات دوعاشور خانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل بر هفت
طبقه هر روز از غرهٔ محرم در طبقهٔ اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن کهن اول
میگویند و بتاریخ دویم که روشنی میشد آنرا کهن دویم می گفتند و بتاریخ سوم
در طبقهٔ سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
تا پائین بچون از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک اخضر
صدکروه بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جمله طبقه ها روشنی
کامل می شد دوعاشور خانه دیگر نزدوولتخانه متصل بازار که درین ایام بادشاهی
عاشور خانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشور خانه بکوتوال تفوض بود و این هر دو
عاشور خانه موسوم به الاوه می گفتند و در هر الاوه ده هزار طاق بودند که هر شب
چراغها روشن می نمودند به شب دهم عاشوره عالم ها از روشنی و تکلف تمام
تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار ایست در این ایام آن مسجد شریف متصل
به دهلی دروازه واقع است میبردند و از انجا به الاوه میروندند و در دارالسلطنت
حیدرآباد حکم اشرف بود که جابجا عاشور خانه ها بتکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات
از سرکار مقرر بود و در ممالک محروسه در تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
خانه ها که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند در سرکار اشرف
مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دوازده هزار هون بمستحقان وسادات غربا و فقرا میداد و نیز هر سال که
می شد یک لکه هون خیرات بغربا و فقرا میداد و هر سال مبلغ کثیر کلی
از نقد و جنس و قماش بمکه معظمه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف
و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنابر خیرات می فرستاد و هر شادی هندو
و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته و شخصی
که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقدی
و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فیض
آن بادشاه کامیاب و بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده رباعی

در ره دوست دلا نیست ضرر دانستم　　سخن اهل غرض بود خطر دانستم
بد و زخط و چشمت کم نشد شوخی و صیادی　　که این دام دگر شد بهر دل نی خط آزادی

ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
محمد قلی قطب شاه صبحی روز چهارشنبه بست و دویم شهر رجب المرجب سنه ۹۸۸ در همان روز محمد قلی قطب
شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار بشما کرامت خواهد نمود این طفل من و هند
تا پرورش او نمایم پدرش به بیت و بعل میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
شد خاقان زمان خود تشریف برده ان طفل را از مسکن لونجانه آورده پرورش نمود قاضی
محمد سمدانی را به تعلیم او نامزد فرمود بعد چند یوسف صاحب که مشتهر
او ستاده و سرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسپ تاختن
و تیر انداختن و بعضی دیگر هنرها و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
او مامور فرمود پوشیده نماند که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمة
شمالی رویه حیدرآباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
در سنه ۹۲۸ هجری بر سریر مملکت تلنگانه جلوس فرمود این بادشاه از جمع علوم

ماهر بود و شیوه حمیده و اخلاق پسندیده داشت سخی و ذی مروت بود که همگی
صغار و کبار را خوش دل و شادمان داشت وصف حداثت سن مرتکب هیچگونه
لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
پناه میر محمد مومن استرابادی در صفات او و تهنیت عید سعید گفته **رباعی**

با محبت نیاز بستم عهد و پیمان توئی　　کنه حالی می فشانم پیش جانان توئی
خسته جانم کنه لیکن جان فشانم تازه است　　عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی

و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه از ندما
شعرای بانام بود تا عهد سلطان عبد الله قطب شاه و رقید حیات بود و در علم
تسخیر بدرکه کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و دایره
خود در بلده حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرده لهذا او دایرهٔ او بدایرهٔ میر
مشهور است عمر دراز یافته در سنه ۱۰۳۵ هجری رحلت فرمود و در دایرهٔ خود مدفون
گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجمله چون جلوس بادشاه منتشر شد از
جانب سلاطین اخلاص خصوص زمرد بادشاه ایران ایلچی معه تحف و هدایا
خطوط تهنیت حاضر شدند و همین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که مواجب
نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماهه پرتاب
راؤ که درین دولتخانه همه سال از جمع حاصهٔ خیل وضع می شد معاف دارند
و در یکهزار و بست و چهار سال مزاج بادشاه به ارآستن باغ محمد شاهی
توجه فرموده دران سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابانی طرح انداخته و در هر جانب
نهر آب جاری گردانیدند و بتاریخ بست و هشتم شوال سنه ۱۰۳۵ هجری به شکوهی
سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمان باشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهریاری را در همان روز بسیادت پناه میر قطب الدین
بنا بر پرورش سپردند هر یکی از شعرا تاریخ تولد او تجویز نمودند نواب علامی قبای
و میر مومن استرابادی دو حروف کام بخش جانها تاریخ برآورده و شاعری
در حروف خلد الله ملکه ابدا تاریخ برآورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع
و فلک فرسا و دلکشا مسجد جامع است که در ۱۰۲۷ سنه هجری آغاز بنیاد او شد و الحال
به مکه مسجد مشهور است در وقت بنای آن مسجد مبارک بادشاه زمان جمع
علما و فضلا را مجمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تهجد از و فوت نشده باشد اول سنگی بنهاده شود علما و فضلا احاذق القول
معروض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تهجد از من
فوت نشده باشد پس بادشاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن بنهاده
و در عهد آن بادشاه قریب سی هزار هون صرف آن مسجد شده باتمام نرسیده
و در عهد سلطان عبد الله قطب شاه و سلطان ابو الحسن تانا شاه تمامی ایام
باتمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقیمانده بود در عصر عالمگیر بادشاه
۱۰۹۲ سنه هجری بجبب ضرورت بالفرام رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت
و صفایت مهبط انوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان
خالی ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عبادت کنندگان نیافته اند بدین
سبب تسمیه بمکه مسجد من جانب البه بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
و دو خیر سنجی از دار السلطنت حیدر آباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
موسوم ساختند و در عرایض و آسایش متین مشتمل بر دو قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دولتخانه بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعرض
پنجاه در عرصه هر دو حصار شهر حصر نموده بمنبع آب رسانیدند از انجا ببنیاد دیوار حصار
برداشتند بست و پنج در عرایض مقرر گردید که از سنگ واهک برآورده چون
زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته مشرفات و کنگره ها برآوردند و جمع عمارات و محل
بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمال لطافت و صفا
محتوی بچهار راسته بازار دلکش و در وسط آن چهار مینار رفیع بنا نهادند الامان
چون عمارت باتمام رسید عمر بادشاه نیز باتمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
کهنه گویند اکثر سنگهائے او را مشیر الملک بر سر ورنگر طلبانیده در سنه ۱۱۲۴ هجری
قریه سرورنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لنگر فیض اثر
قلعه گولکنڈه و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندی که جنت خود ساخته
بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لوایق آن که بعد سوختن
الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
طبقه بنا نموده بود به سبب فرط ارتفاع از برق بسوخت سلطان بجای وا محل
قدیم محل جدید بنا فرموده دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن باوجود آن در رفعت
نگاشت بعد مسخر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و غیره تیمور مرة بعد اخری عمارات
مذکور بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
آنرا مردمان صرف عمارات نموده اثری ازان نگذاشتند و نیز آن بادشاه
دین پناه در بنبی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه ساخته
معمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح دلفریب
نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته
از انجمله باغ محمد شاهی و دیگر عمارات بالجمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود بغایت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
او از علما و فضلا مباحثه پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
می باشند بباعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فراست
ایشان بسبب دراز قد آن بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قد آن نیز زیان
صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پاها دراز باشند
نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پاینها کوتاه
نشان ابلهیت نظیریه بعد شدن دماغ و این علامت در شرح نهج البلاغت گفته
فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاده از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
که شیخ ابوعلی در فنون شفا گفته جمعیت خاطر و توافع مال در طغریت دماغ و قلت
افکارات دمکروهات دنیوی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
حافظه طفلان از آن باعث زیاده از کلان است بادشاه گفت خوابیدن
بجانب پهلو راست موجب تفرح و تو شیح دل است عاقلان جواب بعرض
رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
خسپید دل آن خلاصه می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
می شود خلاف بر پهلوی چپ ورد رجلد سابع میرخواند مذکور است که اهل
خطاء ختن عزیزانرا بجانب چپ می نشانند بنابر آنکه دل جانب چپ است
هرکه بدانجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطب شاه
قوت حافظه بسیار داشت هرکتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطافت
لسان و فصاحت زبان فرمودی همچنین هرچه می خواند از بر میداشت
قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهزاده عبداللطیف را بموجب
گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
تا با آن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه هر که ماندی صاحبش در
همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد هر کس که خاندی آن معلم در همان سال
مردی اگرچه از اخراجات او از سرکار مقرر بود امان آن مشتری برج حسن
سعادت از برجی به برجی و از ایوانی با یوانی او تعلیم یکی بعد دیگری تا دوازده
سال بسر برد چون بعمر دوازده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره وافی
اندوخت و انوار فراست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات او از حد افزود لهذا تاریخی سعید تجویز نموده
آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی برجی بمحل اشرف آورند
یعنی آن شهزاده سعادت آثار را بمشگوی بادشاهی آورده بملاقات و معانقه
پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
اطبا بمعالجه پرداختند والدهٔ ماجدهٔ سلطان تجویز اطبا مصری هندی گذاشت
و گفت که معالجه اطبا مصری بمزاج اشرف گوارده خواهد بود چه بادشاه نشو
نما یافته ملک دکن است علاج اطبا هند موافق خواهد بود اطبا یونانی هر چند
خواستند که این آتش حرارت با دو سه بارده تسکین خواهد یافت اما اطبا هندی
دو دو اها گرم داده آتش بر آتش افزودند حکمای یونانی هر چند اصطراب و تالف کردند
خواهشین محلات بر اطبا مصری منحصر داشتند آخر الامر مرض استدادیافت
و منجر بسکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ هجری
روح پرفتوحش بروضه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
حبشی و ملک الیاس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

واو باش شده قاسم کوتوال را گفتند که در چاوڑی گنج بمهمات قرار کرد۔
حسن بیگ نایب او در چهار مینار قرار گرفته مردم اسواق را تالید بلیغ نمایند
که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
بسیاست رسانند و دروازه عالیه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصه فیل
نزدیک محل ها و جمع چاکران جا بجا حاضر باشند پس بموجب وصیت بادشاه
شهزاده عالی قدر سلطان عبداللہ مرزا با کسوت خسروی چون نیر اعظم از آسته
درشه نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند دربار عام دادند تا خلایق از
درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و بعد ازان در بازار و محلات
منادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار عش بادشاه مبرور مغفور را
بغسل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گنبدی که ظل الٰہی در حیات خود
تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علامی فهامی شیخ
محمد خان ماده تاریخ باین مصرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد۔
عمرش سی و چهار سال یکماه بست روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
پنجاه شش روز بود البقا لمن الملک المعبود۔ ذکر سلطنت بادشاه ذی جاه
ظل اللہ جهان پناه سلطان عبداللہ قطب شاه۔ چون خسرو یوسف جمال
سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال
بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول ۱۰۳۵ هجری بر تخت سلطنت جلوس فرموده
همکنان در او آنگاه استاده عقیدت بجا آورده نذور تهنیت گذرانیدند
و زبان بدعا و ثنا کشودند امرا و سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت ها
کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
فیلها و اعرابها سوار کرده در اسواق و کوچه های تمام گردانیده اشتهار

کردند مولانا رونقی ماده تاریخ جلوس گفته مصرع مزین شد
جهانی از جلوس شاه عبدالله - چون این خبر مسرت اثر باکناف ممالک
اشتهار یافت کلاه سلاطین اطراف خصوصاً ایلچی شاه ایران و وکیل
جهانگیر پادشاه هند با تحف و هدایا و مکاتیب تهنیت آمده هریکی منجلع و مسرور
گردند خاقان زمان به بندوبست ممالک و عزل و نصب امرا پرداخت چون علامی
فهامی میر مومن استرابادی برحمت ایزدی پیوست سلطان مغفور منصب
پیشوایی را بکسی کار شریک می نمود چون بادشاه عدالت پناه اورنگ نشین
خلافت گردید والده سلطان جنت مکان متوجه داماد شاه علی پیرزاده شده خلعت
دهانیده چون بعد ورود چوهر کاردانی در شاه محمد یافته نشد عدالت پناه بعلامته العلما
شیخ محمد خاتون که از مملکت ایران آمده بود مغز فرمود منصب منشی گری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید منصور خان که بر منصب میر جملگی سربلندی یافت چون
از قسم نزیندگی بی بهره بود بامداد و اعانت برهمنان سرانجام میداد و او در
مقام غور و پرداخت سپاه در آمد و قاسم بیگ بر عهده کوتوالی و حسن بیگ بعهده
نیابت او بحال ماند و خواجه افضل ترک که جاگیر چارلکه هون شد وطی داشت
یعنی منصور خان برهمان جاگیر بحال شد چون خاطر اشرف از انتظام همام
سلطنت فارغ گردید و فصل برشکار بسیر باغ لنگم پلی که سلطان قلی قطب شاه
احداث آن نموده بود متوجه گردید چندی در انجا بعیش و تماشا پرداخت پس
ازان بسیر تالاب حسین ساغر چندی بعیش و طرب بسر برده به نبی باغ تشریف
فرما شده اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیده بود عیش و
عشرت دارد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار گرفت که در عدالت
پناه بمیهانه سیر بنا بر تسخیر ممالک بیرون آمده چون رونق افزای دولتخانه شد

تفرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله بجمعیت مبدل شریعه بعد ازان جشن سالگره همایون
پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیطه تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
مولود النبی صلی الله علیه وسلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود
مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن بعلما و فضلا و فقرا مرحمت می شد
و خرچ هر ساله آن پنجهزار هون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بتکلف هر چه تمام
بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصر دولت
محل خیمه مشتمل بر چهل ستون برپا میکردند و در هفتم دهم ماه ربیع که بقول
اصح روز ولادت خیر البشر است صلای عیش میدادند و مدت دوازده روز
و شب این شور پر سرور امداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان انواع
نعیم در میدان داد محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام ازان خوان
کرم تناول می نمودند و بیرون دولتخانه و آن شب چراغان روشن میکردند
و آلات آتشبازی اندرون و بیرون سر می دادند آن شب تا صبح عیش و شادی
پیرو داشتند و هنگامه رقص و ساز را با طلوع آفتاب جهان تاب کرم میپنداشتند و در
این شب خاقان زمان از دولتخانه بر فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
تماشا و تفرج آئین بندی و روشنی شده تا چاوڑی گنج چبوترہ کوتوالی بود
تشریف برده فیل کوه شکوه را در انجا بگهک مرصع لحظه نگاه میداشت عهده داران
طبق ها ز روجواهر تیار می نمودند و سوداگران و تاجران که دکانین را با انواع تکلفات
و مرصع آلات آراسته آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیدند و تشریفات
و انعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا همان شوکت و حشمت مراجعت
می فرمودند اخراجات این جشن بسلغ سی هزار هون مقرر بود از ابتدای
سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه بهم تعزیه داری درین خاندان بود

درعهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه ها دست
از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره ننوازند و گوشت را داخل طعام
نکنند و قصابان دکاکین خود را ببردارند و تنبولیان برگ تمبول نفروشند
و جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافه انام
که چه برسد و چه برا سلام جاری بود که غم امام علیه السلام بکار آرند و از جامدارخانه عالم
چندهزار لباس سیاه و کبود با عصای سبز و سیاه به اکثر ملازمان و بندگان
و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرش
بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مخمل و اطلس سبز و سیاه
می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت های
چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیه ماثوره در آن منقوش بوده باشد با آن علم
می پوشانیدند و چراغها و شمعدان های بزرگ بر بنجی که در یکصد چراغ روشن
می شد بسیاری بصورت اشجار پرشاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعهای
کافوری بالای ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افراختند و ذکر
آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تعزیه داری انواع اطعمه اغذیه
بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خورانیدند و در قصبات و دیهات
محلات ممالک محروسه همچنین تعزیه داری و سوگواری قیام می ورزیدند همچنین
تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیت باصفا و سلطان محمد
قطب شاه بر بالای کوه عمارت عالی و قصر رفیع سه منزله بتکلف مرجه
تمام تر ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضاً در آن

کوه عمارت دیگر بمشابه برج فلکی که تجمل سلطنت و اثاثه بادشاهی بر آن
گنجد جابجا بنا نهادند و آن کوه با صفا را موسوم بکوه طور ساخته و اطراف آن
فرسخ در فرسخ بساتین پر از اشجار و باغهای پر از اثمار و احداث فرموده
و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گهاٹ
که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قصور و بساتین آراسته و پیراسته
بوده اند خاقان زمان برای سیر کوه طور تشریف برده اند از غایت فرح
بعیش و نشاط مشغول شده رباعی

زیک جانب بهشتی شد نمودار　　زیک جانب پریرویان بسیار
زیکسو فوج محبوبان ساده　　چو مهر و ماه رخ انور کشاده

تا مدت یکماه دران عشرت سرا مشغول سیر و طرب بوده پس ازان متوجه
دار السلطنت حیدرآباد شده آمدن ایلچی دهلی و رهنگامیکه شاه جهان بادشاه
در سال جلوس خود در ۳۰ سنه هجری متعاقب خان جهان بوده که ازان بادشاه
متوهم شده به احمدنگر آمده به نظام شاه پیوسته بوده و از دار السلطنت آگره
بصوب دار السرور برهان پور نهضت نموده چون به بلدهٔ مذکور رسید
بنا بر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایای لایقه بصحابت شیخ
محی الدین پیرزاده او چین مرسول داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شده و از روز آمدن ز نجیر
فیل باو مرحمت شده درین ایام ایلچی شاه ایران الموسوم بمحمد قلی بیگ معه
نامه و تحف گرانمایه بملازمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات وافره
و انعامات متکاثره کامیاب شده بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و سیر قلعه
محمد نگر و زیارت روضهٔ والده ماجده خود پرداخت شریف الملک بعرض

رسانید که طیار زمیندار کلنکور سر بشورش برداشته است لهذا شجاعت دستگاه
ایلچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنڈه مرخص فرموده مشارالیه آن شب را روز
دیگر یلغار کرد وقت صبح که هنوز آفتاب دمیده از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اجل
ناگهان بر درخانه اش رسیده دربانش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
این اجل گرفته سر اسیمه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور
ایلچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرده سر پرغرورش را از بدن جدا ساخته بماندم
بجانب گول کنڈه برآمد راهی شد وقتیکه بادشاه از دروازه قلعه گول کنڈه برآمده
بحیدرآباد توجه فرموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورد
بنوازش قلعت سرفراز گردید تا حال کمان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام او
مشهور است که انرا کمان ایلچی بیگ می گویند در سنه ۴۰ هجری باران
مطلق نبارید پیش ازان دو سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و تالاب
های کلان مثل تالاب حسین ساگر و ابراهیم پٹن و حیدرآباد و چاه های
عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صدگز میکندیدند آب بهمرسانی شد و در
باغات اشجار نو و کهن خشک شدند و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
واطایات و دیهات خانه بخانه از مردم بر گردیدند و در محلات و اسواق شهر
چندان مردهای می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق در آرزوی
نان جان میدادند و مشت برنج بمشت مسے میسر نمی شد در انوقت خاقان
زمان امر فرمود که جاهای غله ها باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه
ندارند ازین سبب در دارالسلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکول بهم
رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نمیرسید خاقان زمان با وجود چند لنگر
امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

لنگرهای بزرگ مقرر گردید و دیگ های آش پخته به فقرا میدادند و حکم شد
که در هر محله چاه ها چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد برآرند غرض
آنقدر اهتمام در ابقای خلایق فرمود که مافوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
ممالک نیز واقع شده بود در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
در دارالسلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود ماورای
آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد داند و در مملکت برهان پور
زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در انجا نیز اینچنین سعی ها در ابقای خلایق
کرد و تاریخ این حادثه عظمی را شاعری بسه کلمه آورده ..... مرض مرگ بخلق آمده
طغیانی آب موسی چون در سنه ۱۰۴۱ هجری و بسنین ماضیه باران کم باریده
بود و در سنه ۱۰۴۰ هجری مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت درین
سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان باریده
که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رو به تغیانی آمده
چنانکه ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه بست و
هفتم شهر صفر سنه ۱۰۴۱ هجری انچنان تغیانی نمود که آب از بالای پل میرفت
و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غربا را منهدم ساخت و پاره
از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود برنبود و جوش آن از صبح تا دوپهر
و سه گهڑی ماند بعد ازان رو بکمی آورد و در همان سال بست چهارم رجب
سنه ۱۰۴۱ هجری بادشاه از دارالسلطنت بجانب سیدآباد روانه شده انجا
نزول اجلال نمود و روز دیگر بر قصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیوم
بقصبه فرح بخش بیارت آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
ماجده خدیو زمان است دوازده روز بعیش و طرب گذرانیده بخشن نوشتر دن

نوحظ خود بعمل آورد و اخراجات این حسین جناب بخشی بیگم والده اش از طرف
خود نموده بعد ازان بحیدرآباد تشریف آورد و هفتم ذی قعده سنه ۱۱۴۴ هجری
خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر معز الدین
محمد المخلص بشاه ایران و خیر اتخان جاگیردار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
بجانب ایران رفته بود و بملازمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخلاع
لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور انسلاک یافت
میر محمد سعید میر جمله الملخاطب بمعظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران
خاقان زمان بود او از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
بخدمت سلطان محمد عبد الله قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه وکالت
و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لایتی از مصافات کرناتک
که یکصد و پنجاه کروه طول تخمیناً و تاسی کروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کجی کوٹه و سدهوٹ و کڑپه
وغیره حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف در آورده و ثروت و مکنت او بجائی
رسید که سوائی فوج سرکار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
مخالفان در پرده دولت خواهی صرفهای دور از کار ذهن نشین پادشاه
می ساختند برین هم پادشاه عادل و باذل و سخی و مشهور و دانشمند
و نیکو شمایل و مجسته خصایل و خوبرو و قدرشناس بوده در باب علم و هنر در
عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آمده اند و هنرمندان
عالم در آن دیار مجتمع گشته اند و چندین کتاب و رساله مشتمل برهان قاطع که در
تحقیق لغات بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقاصد
و مآرب خود کامیاب شده اند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از حیطهٔ نگارش بیرون و افزون
است مشهور در بلدهٔ حیدرآباد آثار آن فرمانده در گنبدی که باین سمت بلده
بکمال رفعت و بلندی واقع شده آن بادشاه جنت آرامگاه دران گنبدی
مصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار و دران
مکان فیض نشان اثر آبادی نمانده این همه از مساعی محمد قادر منشی از احوال آن
بادشاه همین قدر اکتفا نمود اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
اند بیت مختصر گوی و مختصر بنویس ✤ مثل طبع شهان به مختصر است
ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تانا شاه پس از انتقال
سلطان عبداللہ قطب شاه در تعین جانشین او فیمابین ارکان دولت
اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از نبیری میر احمد
که مالنصاحبه کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشیه
و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از هر گوشه و کنار آواز جنگ و جدل بلند شد
چون اعانت ملک بخش حقیقی معادن غریب ابوالحسن بود میر تقی دیکنا
و مادناکه هر چه نوکر و پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده رفیق ابوالحسن گشتند
و موسی خان بطریق معتمدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به سوم ربیع الثانی
سنه الیه نهضت فرمود درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاهر همراه
سید احمد بودند در باطن معادن ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
کنج خلقی و زشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود بر خلاف ابوالحسن
که بصلاحیت و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه احسن سلوک
میداشت القصه همه متفق گشته سید احمد را معزول و بی اختیار و ابوالحسن را
بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجودش خلق را مرهون کند

سبب سلطنت با ابوالحسن تانا شاه چون میر جمله جهت سلطان عبدالله قطب شاه
در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاهی احداث کرده متصل آن تالابے
طرح انداخت که تا حال آنرا تالاب میر جمله می گویند بادشاه را در انجا مهمان
برده دو سه روز داشته ضیافت شاهانه نمود بعد ازان حرکات پسرش
میر محمد امین که به نشه جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
پدر بمستی بدربار آمده برسند بادشاهی در نشه شراب بخواب رفت و قی کرد
موجب افزونی سوئے مزاجی بادشاه شده آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
با متعلقانش نظر بند داشت معظم خان میر جمله بمعاینه اینحال دلبر داشته رفاقت
گذاشته در سال بست و نهم شاهجهانی بشهزاده اورنگ زیب که بصاحب صوبگی
دکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفته توسل که در سنه ۱۰۶۸ هجری از محدثات
آن اورنگ زیب خلافت است جسته از شاهجهان التماس طلب خود
نموده شاهجهان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن مرحمت
پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان
عدم تعرض از و و متعلقان او به سلطان عبدالله قطب شاه مصحوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانه فرمود سلطان عبدالله بمجرد استماع این خبر
محمد امین پسرش را مع اموال و اسباب او به ضبط در آورد بر محلات او
پهره بندی نموده با وصف ورود فرمان هم متاثر نشد محمد اورنگ الا
فرمانی متضمن اینکه شهزاده محمد سلطان می خواهد که از راه ادب
بخدمت عم خود شجاع به بنگاله برود و بحیدرآباد گذارش خواهد افتاده
با مین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی
روزگار به تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ هشتم ربیع الاول سنه ۱۰۶۶

تحسین خلف خود محمد سلطان را با موسی خان بطریق معتمد بحیدرآباد
راهی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت فرمود درین هنگام سلطان
عبداللہ قطب شاه خبردار شده محمد امین را با والده او روانه ساخت مشارالیه
دوازده کروهی حیدرآباد بملازمت سلطان محمد پیوست چون سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر پنجم
ربیع الثانی سنه الیه با نقد و جواهر و طلا و نقره به گولکنڈه رفت محمد سلطان
بر کنار تالاب حسین ساگر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز
دیگر حیدرآباد بتصرف آورده بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بنموده تصرف محمد سلطان در آمد
افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه ها
مالامال ماند هرچند سلطان عبداللہ بظاهر ابواب مدارا و مواسا می نمود
و مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت در باب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان ملحق
شده در هجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید لشکر
آراسته و در قلعه که دوسه کروه حربی است معین مورچال نموده تا آنکه
از قلعه گوله های توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم
و آویزش سترگ درهم افتاده آخر الامر قطب شاه بملاحظه اینکه خون بیگناه
مسلمانان بناحق می شود نامه احمد داماد خود را فرستاده و بقایا پیشکش
ستوات مافیه را باسباب داشتنائی مرزا محمد امین ارسال داشت

بعد ازان والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه بعقیقه تقریر دلپذیر ازدواج صبیه
قطب شاه بسلطان صلح قرار داد و آن دختر را موازی دو لکه روپیه بعنوان جهیز
باعزاز و احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و سیزدهم
جمادی الثانی سنه ۳۰ جلوس شاهجهان مطابق سنه ۶۵ هجری بر کنار حسین ساگر
از ولایت مفتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده باجازت
نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
هفتم رجب عنان معاودت بصوب اورنگ آباد معطوف ساخت گویند
سلطان عبد الله قطب شاه بعد مراجعت او کوهچه متصل قلعه بود گرداگرد آن کوهچه
دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۶۶ هجری شاه زاده اورنگ زیب
بهادر به تسخیر قلعه بیدر عزیمت نمود چون قلعه مذکور بعد برهمنه سلاطین بهمنیه
در عهد سلطان ولی الله بهمنی و پسرش احمد در تصرف قاسم بریدر رفته در اولاد
او هفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا علی
خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجاپور آمده بر قلعه مذکور
مسلط گشت مرزا علی را گرفته بیجاپور برده محبوس گردانیدند و از طرف خود
ملک میرجان حبشی را نائب آن قلعه نموده بود ملک میرجان تا سی سال
باستقلال حاکم قلعه بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با فواج
کثیر که میر جمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
تسخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میرجان با قلیلی از جمعیت خود تا مدت
بست و هشت روز به جنگ توپ در هنگامه پرداخت چون مورچه میر جمله متصل
فتح برج رسید و قلعه مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میرجان از طرف
برج غاری کنیده از کیسه باروت و بانهای و حقه های آتشین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد و فوج اورنگ زیب حمله نماند باروت را
که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میر جان برگشته بود آنروز
بالائی همان برج برآمده سرداران با نها قیام نمود قضارا بانی بر دیوار قلعه خورده
شرارش در ان گنج باروت افتاده ملک میر جان با دو پسر و متعلقانش بسوخت
و قلعه بیدر سهلا به تسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
در ان قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۱۰۶۷ هجری
ناچار قلعه را با و رنگ زیب سپردند پس ازان بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود با دای پیشکش صلح نمود درین اثنا
خبر بیماری شاه جهان بجلوس داراشکوه بسمع اورنگ زیب رسید
لهذا با خاطر ابی تمام روانه دهلی گردیده و اراده تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
القصه چون سلطان عبدالله قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالله قطب شاه
دو فرزند دو دختر دو دو فرزند در خورد سالگی فوت کرده بود به جز سه دختر فرزندی
نبود یکی از آن دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دویمی را بمیر
احمد کربلائی که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را بسید
سلطان نامی سیدزاده کربلائی که همراه میر احمد آمده بود تجویز منسوب کردن
نموده اولا روز نیک دیده نکاح خوانی مقرر شد و بعد ازان رسم شادی اما روز یکه
رسم تاریخ نکاح خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا انکه سید سلطان بمنزل
خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج بادشاه از پیغام بیوقت سید سلطان بوجه منحرف
شده بی اختیار بر زبان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را بدرویش دهم
اما سید سلطان نخواهم داد پس بپاس سخن خود تبلاش درویشی بود بیگم سلطان

گفت که ابوالحسن اگرچه در قرابت من و از قوم حقیقی است با وصف آن همیشه
در زمرهٔ قلندران سید راجو پیرزاده افتاده می باشد چه خوش که عقد این دختر
با ابوالحسن بسته شود بادشاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابوالحسن کسان را
فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید راجو حسینی درختان موز باغ خود را که تازه
نشانده بودند آب دهنده نزدیک درختانش نشسته بودند که ابوالحسن آمده
سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی الله گذشت که بیا ای ابوالحسن بدست
تو حنائے بندم که این وقت بدختر بادشاه حنا بندی می شود این بگفت ابوالحسن را
نزد خود طلبیده کل از حنا بآن برداشته بر ناخن انگشت خنصر وی چسپانید
همان دم کسان بادشاه برائے طلب ابوالحسن آمده او را برند و او را لباس
شاهانه پوشانیده بادختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
شب با فوج خود برائے جدال و قتال مستعد مانده چون کارے پیش
نرفت با دل پر اندوه و الم صبحی کوچ کرده باورنگ آباد رفته بادختر میر جمله
محمد معظم خان خانخانان منعقد ازدواج گشت اکنون که اولاً پیش از دو سال
حیات بخش بیگم والده ماجده او در سنه ۸۰۱ هجری بتاریخ بست و هشتم شعبان
شب سه شنبه برحمت الٰهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
عبدالله قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۸۳۱ هجری به رحمت ایزدی پیوست
عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت باستقلال
نمود بادشاه با انوار بر سر عنایت او بود بالجمله بعد زیارت بادشاه فردوس
آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابوالحسن را بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه ۸۳۲
بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید منظفر که از ابتدای خطاب قبول نکرده بود
بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلایق گنج خلقی آغاز کرد

وبادشاه رانیز از خود رنجانید لهذا مادنا پنڈت راکه پیشکار او بود بادشاه برفق مدار از خود ساخت تا آن وفاکیش آقای خود سید مظفر را بے پر و بال کرد از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنے پیشکاری بہ برادر خود نیکنا مفوض گردانید گویند کہ ہر دو برتمثال برادر حقیقی ساکن کرناٹک بود و بعضی گویند کلکرنے بچہا میسرم بود ند چون مدار علیہ سلطنت شدند انچہ از ایشان بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمدہ انہیچ سفاک تاختہ نشدہ باشد بنیک نامی این خاندان عالیشان را مگسیختند و خاک وسعت ملازمت بر سر حال خود پاشیدند رباعی

زشت خوئی کار شیطان است زین انگار بہ — خلق را گر گل چو انیکس گو سفند کار بہ
ہر کرا بینند بناحق سر بگردد عفت کند — گر چنین مردم بود زین کس سگ مردار بہ

باعث آزردگی خلایق ازان ہر دو برادران شوم بچند وجہ است خواستند کہ اہل کاران قدیم بادشاه برہم زدہ برہمنان ہمقوم خود را خیل مہمات سلطنت گردانیدند و دو ماہ پرتاب راو کہ عہد سلطان محمد معاف شدہ بود وضع نمایند و سر رشتہ ماہوار سپاہ گسیختہ در تمام سال بچہار اقساط دہند اضافہ راکہ سلطان محمد قطب شاه کردہ بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساختہ کیش خود را تقویت دہند نقل مشہور است کہ در بیرون شہر نواحی اہنت گیری بتخانہ احداث کرد اکثر جلوس سواری در انجا میرفتند روزیکہ عبد ہنود بود بکمال حشمت و جلوس سوار شدہ سادات و شرفا را ہمراہ بردہ شماتت نمود کہ حد منادر را شکستہ بود من شمارا ہمراہ خود باین طور بہ بتخانہ می برم گویند دران روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان شد و در ماثر الامرا مذکور است کہ چون غزل سید مظفر کہ مدتہا وکیل السلطنت بود

ورتق وفتق مهمات مالی وملکی بآن هر دو شوم ملوم که مایه مقاصد وفتن
وموریث ومال روان دو دمان نود کهن گشتند تفویض یافت ومخالف قدیم
بندگان بارگاه گردیدند اما محمد ابراهیم ولایتی را المخاطب خلیل الله خان از زمانه
سازی ومزاج شناسی جاده لابه وچاپلوس می پیمود وآن هر دو بر همین رضایی
او منظور می داشتند لهذا بمنصب سرداری عروج یافته بمنصب سرلشکر وخطاب خلیل
خان بیک حمله رایت بلند بامی افراشت وسجع نگین خود این کرده بود بیت
زالتفات بادشاه وبندگت روشن روان گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان
القصه ابوالحسن تانا شاه مرید شاه راجو صاحب است وانجناب پیرزاده
حسین شاه ولی قدس سره است نسب نامه سید شاه راجو حسینی قدس
سره بن سید شاه اسدالله بن سید شاه صفیر الله بن سید راجو بیجاپوری
برادر حسین شاه ولی قدس سره بن سید اسدالله بن سید صفیر الله ثانی
بن سید اسدالله بن سید عسکر الله بن سید صفیر الله دکن بن سید
محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنده نواز قدس سرهم وسید راجو
حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعه گولکنده در سنه ۱۰۹۶ هجری برحمت
حق پیوست درگنبدی که در حیات خود احداث کرده بود هنوز باتمام نرسیده
بیرون فتح دروازه جنوب رو به شهر واقع است مدفون گردید رحمت الله
علیه هنگامیکه رایات عالمگیری پرتو افگن مرز بوم دکن گردید نخستین به تسخیر
بیجاپور توجه همت گماشت وشهزاده محمد اعظم را عساکر گران جهته کشایش
بیجاپور تعین ساخت چون مهم بامتداد کشید عالمگیر بادشاه از اورنگ آباد
باحمدنگر واز انجا به شولاپور نهضت فرمود در انجا نوشته ابوالحسن بنام
وکیل او که در لشکر فیروزی بود بجنس از نظر بادشاه گذشت بدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالا که ایشان سکندر عادل شاه را یتیم
دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار برون نیک ساخته اند و عجب آمد که سوای
جمعیت موقوف بیجاپور راجه سنها مرثیه با لشکر بیشمار جهت کمک کمر سعی بربندد
و دیگر بسرداری خلیل اللہ بیگ حمله خیل سوار جرار معرکه گذار تعین نمایم می ننمیم
که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد و بمجرد مطالعه این
خط ناپرده غضب سلطانی بالتهاب آمد و برزبان گشت که ما گوشمال یک
جنبی فروش متمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالا که ماده خروس
ببانگ آمد جای توقف نماند با وجود تعویق مهمات بیجاپور بادشاه زاده شاه
عالم بهادر بگوکلتاس به استقبال ابوالحسن مامور گردانید خلیل اللہ خان
باتفاق شیخ منهاج بارستم راو با عمزاده ما دتنا و نیکنا باستقبال شاهزاده
شتافت در سواد قصبهٔ سیڑم و ملگیر چند نوبت آتش محاربه فیمابین مشتعل
گردید دلاوران طرفین داد مردمی و شجاعت دادند آخر الامر نسیم فتح و ظفر
بر پرچم لوای عالمگیر وزید آخر شهزاده شاه عالم بهادر که با خلاق حمیده
متصف بود پیغام کرد که سیڑم و ملگیر و پرگنه ناکادی که درین ایام پرگنه
چیتاپور مشهور است و پرگنه اڑکی و کوڑوئی که برین فوج بادشاهی متصرف
شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرضداشت سفارش شما بحضور
بادشاه مرسول داشت صلح می کنم خلیل اللہ خان که شیوه پوزش
داشت قبول کرد اما شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت پیشگان گفتند
این پرگنات به شمشیر آبدار و نوک سنان کار گذار ما وابسته الیست
و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف ارائی بمیان آمد و ران روز
توپ هائے بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد ازان دکهنیان روبرتافتند
و فوج بادشاهی تعاقب کنان تا پگاه پی ایشان رسید غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد
شیخ منهاج دوکس را بخدمت شاهزاده فرستاد پیغام کرد که ضابطه بادشاهان
سلف چنانست که دست تاراج بناموس مردم دراز نمی کنند اگر سه
چهار گهڑی فرصت دهند از قبایل خاطر جمعی نموده باز بمقابله پردازیم شاهزاده
بامروت تلوار بمیان کشیده سرداران را برای منع دست درازی بمال مردم
و عیال ایشان تعین فرمود دکهنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده
طرف کهڑی که نزدیک بود روانه ساختند و بوقت سه پهر باز شکوه تمام جلوریز
مقابل فوج بادشاه آمدند و تردد ات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد جمعے
از طرفین بعد قتل بها از پا در آمدند و از جانب دکهنیان شیخ منهاج و رستم باور جمی گشتند
و پنج سردار دیگر از جانبین زخمهاے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
بسیارے گشته شدند چون شام شد برگشتند و بهمان شب در سرداران دکهنی
تفرقه افتاده لهذا فوج دکهنیان متشر شده رو بجانب حیدرآباد آورد و وقت صبح
خبر آوارگی آنها بسمع شاهزاده رسید حکم نبو اختن شادیانه و تعاقب نمودن
آنها فرمود چون دکهنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل الله خان را بنا سازی
متهم ساخته هر سمت را از جانب او وانمود مدنا پنڈت نیز فهمانید سلطان
ابوالحسن ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آنطرف دارد
بنوعے بادشاه زاید ظنه نموده که فکر مقید نمودن یا بقتل آوردن او قرار یافت
خان مذکور آگهی یافته بناچاری در خدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و
شش هجری آخر الامر خدمت شاهزاده نموده بمنصب شش هزاری ذات
و شش هزار سوار و خطاب مهتاب خان ممتاز گردید و همین سال در شولاپور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته بانعام پنجهزار روپیه و دیگری عطا باختصاص
یافت القصه چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده ملحق شدن الله خان بادشاهزاده
انتشار یافت سلطان ابوالحسن بتقریر گذشته مخفی اول شب با جمع از خدمه محل
و صندوق های جواهر و هون و اشرفی ها هر چه بجلدی توانست با خود گرفته
روبه قلعه گولکنڈه نهاد و باقی همه کارخانجات بادشاهی و مال تجار که زیاده
از پنج کرور روپیه خواهد بود معه ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند این خبر
در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد برپا گردید و چندین هزار اشرفا
که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سراسیمه گشته و ست
زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گولکنڈه راهی شدند و اکثر زنان را فرصت برقعه
پوشیدن هم نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد اوباشان و غارتگران شهر
دست نغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود و بسیارے
از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد و
القصه مردم شهر هزار خرابی عیال و اطفال خود را بقلعه گولکنڈه رسانیدند
وقت صبح قرار ابوالحسن و خاب شدن شهر و هنگامه شبانه بعرض شاهزاده
که بفاصله شش کروه فرود آمده بود رسید شاهزاده این فتح غیبی را که بگمان
متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خورم
گردید فی الفور نقارخانه نواخته از انجا بوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگره
پیشتر از رسیدن لشکر شاهزاده بشهر آمده چه در شهر و چه در دولت خانه بادشاهی
و چه در محله و بازارها انچیکه بنظر در آمد از اموال بادشاهی و امرا و تجار لکوک
از زر و نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه و فیلان و اسپان
همه غارت نمودند و قالین های سنگین که برداشتن آن تعذر بود بخنجر و شمشیرها

بریده پارچه پارچه کرده از دست همدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
وهنود با سیری رفتند که شرح آن نمی توان کرد و و بعد ازان شاهزاده
نیز داخل شهر شده بفراغ داخل محل سرائے بادشاه کردند انچه در رسالها
و ماه ها صورت گیرد در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقے بجا آورده
چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید
فما فایده نه بخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور فرمود که باتفاق دیوان بادشاه
چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیه تاراج کار خانجات
ابوالحسن وغیره پردازد بعد از انکه فرستاده ائی ابوالحسن هزار عجز و نیاز پیغام
التماس عفو جرایم کرده نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عالیے به تقید شرف صدور
یابد شاهها عالم عجالتاً سزاولان شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالے
جمعی که آتش می زدند تعین فرمود ازین تقید اگرچه اندکے اطفائی نایره
فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد ازان التجائے ابوالحسن
تقبیل بر تکلیفے که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد
و جنس ابوالحسن بضبط سرکار درآمد بادشاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم
آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بخدمت بادشاه عالم
ستان معروض داشت شفیع جرایم میشوم و از جمله ان شروط که بمیان
آمد قبول و پیشکش یک کروڑ و بست لک روپیه سوائے وجه مقرری هر سال
و مقید در بیدخل ساختن ملوننا و نیکنا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباد اند
و دست برداشتن از کهڑی و سیرم و کوهیر و دیگر محالات مقبوضه که در تصرف
فوج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگرچه افعال فتح آن
ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرون است اما از صد یکی واز
بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک وسلطنت بکف اقتدار دو کافر
فاجر ظالم نیکنام داده بودند وسادات مشایخ وفضلا را مغلوب او ساختن
ودر ترویج فسق وفجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن وخود مرتکب کبایر
گشتن ومستغرق باده پرستی بودن وکفر را از اسلام وظلم را از عدل وفسق
را از عبادت فرق نمودن ودر اعانت کفار حربی یعنی سنهای جهنمی
دقیقه فرو نگذاشتن وخود را درنیماده نزد خالق وخلق که در مطیع معاونت
کفار حربی که بنص الهی واقع شده مطعون ساختن وباوصف رسیدن فرمان
بصحبت امیر مصحوب مردم فهمیده اداب دادن وبینه غفلت از گوش
نگشیدن ودر ایام یک لک هون نیازگی نزد سنها فرستادن وبفرط
غروری ونستی باده ناکامی پیمودن وامید رستگاری در هر دو جهان داشتن
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ،، فرمان بدستخط خاص عالمگیر بادشاه
آمده بود در مقید داشتن آن دو برهمنان ماده فساد که مدار ملکه او بودند
مثل خانه ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده وخدمه صاحب اعتبار محل مثل سربراه حاجی صاحب که از دست آن دو کافر فاجر فیما
تنگ آمده بودند پی آنکه ابوالحسن را اطلاع نمایند زبانی بعضی محرمان از نوکران همدم ودمساز که بظاهر طریق رفاقت
آن بدطینتان می پیمودند ودر باطن خود بدل بودند پیغام اشارت مشتمل نمودند پس حالتی که آن هر دو جفا کار
اجل رسیده نزدیک تنخانه متصل دیوانخانه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر آنها رسیده سر هر دو
را از تن جدا کرده مصحوب مردم فهمیده نزد شاهزاده فرستادند شاهزاده خوشدل شده
عرضداشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
فرستاد بحسب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بهادر بود بعجالت برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق
وحال تاکید شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر طلب حضور شد القصه
چون گرانی غله و کم یابی کاه در لشکر شاهزاده از حد رود داد خواستند
که تا رسیدن جواب عرائض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم کشند درین سیر
محمد هاشم پسر میر تقی حیدرابادی که بعد نزول رایات عالیات خجسته بنیاد
خود را مع پسر سعادت ملازمت رسانیده مورد عنایت گردیده بود پسر
سید عبدالکریم و چندے دیگر از بندها با فوج شاهی قدرے جواهر و خلعت که
برای ابوالحسن التماس بموجب شاهزاده مرسل بود نزدیک حیدرآباد رسید
چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن خلعت و جواهر محض
فریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق لاری
بر فوج قاهره بادشاهی تا خفتند از آنکه آنها غافل بودند و از جانب شهزاده کمک
نرسید میر هاشم و بعضے سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم
بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ کرده بکوهیر رفته اقامت گزید و درین
ایام قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی به شهرت تحصیل زر
پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزادی رسید شاهزاده طلب حضور شد و بادشاه
بنابر امید از مهم بیجاپور رایات ظفر افراشت و بتاریخ نهم و یکم شعبان سنه ۹۸
سواد بیجاپور متقرب خیام ظفر فرجام گردند شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ خلف عابد خان بهادر و دیگر امرای نامدار برای
مدد اعظم شاه و محاربه و مجادله بیجاپور مامور شدند هر یکے جوهر شجاعت در تسخیر
آن قلعه ظاهر می نمود و چون از ساعی جمیله غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر
بهادران بانام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ کردند

دانرسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شرزه خان از زمانی
سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده ۹۸ سنه هجری کمند
قلعه بخدمت شاه عالم ستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
صدای شادیانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجاپور سه نیم ماه بود بعد ازان
فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را بقلعه دولت آباد برده باعزاز نگهدارند
و فراخور کفاف او وجه یومیه میرسانیده باشند و بند و بست بیجاپور بروح الله
خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت نیز حضرت خواجه بنده نواز
حسینی قدس سره از انجا کوچ کرده بنام ابوالحسن و سعادت خانصاحب بخیدرآباد
فرامین مشتمل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش بتاکید تمام بلاغ نمود
و خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که ما بدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم
درین روز رایات جهان کشا بآنطرف متوجه خواهد شد در تحصیل رسوی تمام تنبکار برده
سعادتخان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
پیشکش سزاولی نمود چون ابوالحسن در انوقت انقدر زر نقد نداشت سعادت
خان پیغام نمود که زر نقد در ینوقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و هر جنس
مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
نموده زیور را خواهم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش
خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدهند باعرض داشت خود که معه کشتی های
میوه و فواکه میرود و ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه میفرستم سعادتخان
بمکر و حیله قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را معه بهنگی های
فواکه از طرف خود نیز میفرستاد همراه بهنگی های ابوالحسن بخدمت عالمگیر
بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگذشته بود خبر رسید که بادشاه

کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن باستماع این خبر هوش ربا بسعادت خان
پیغام کرد الحال پاس کلی بهمرسید و توقع عفو جرایم نماند خوانچه زیور امانت
ما را داد پس دهند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
با وصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد منظر نمک حلالی خوانچه های زیور را
بخدمت بادشاه عالم ستان فرستادم حالا بعوض آنها جبه ها سر و جانم حاضر
است و قدامی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان
آمده ابوالحسن فوج بر دروازه صاحب تعین نمود سعادت خان پیغام داد
که درین ماده اگرچه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته
خوانچه ها نزد بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
خواهد شد و بهیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم نخواهد گردید و اگر من زنده ام
احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور داشته
عذرش مسموع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنابر مصلحت
سعادتخان را طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت
و جواهر مرصع باو مرحمت نمود القصه بعد ازانکه ابوالحسن مایوس گردید شیخ
منهاج شیرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران
فوج را با فوج سنگین باستقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد مقابل
فوج بادشاه شدند در همین وقت عریضه غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ بعد از
فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیمگره مامور گردیده بود مشتمل بر مژده فتح انتقامه و روانه
شدن خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر پای ثبات سرداران
ابوالحسن از جا لغزیده پس پا شدند و ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۰۹۸ هجری بیک
گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و برانداختن برج

دباڑہ شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن باطراف لشکر آمدہ بجنگ
پیوستند و مردم قلعہ نیز بجانب لشکر بادشاہ شروع و سر دادن توپ و بانہا
نمودند خواجہ ابوالمکارم با بعضی مغلان و سادات پارینہ زخمی شدند و بعد
ازان دکھنیان روز از مقابلہ برتافتند بالجملہ بعد تعین مورچال و نزسیدن
فیروز جنگ بہادر حکم بکندیدن نقب و بستن دمدمہ بعد و پیوست و ہر روز
جدال و قتال بوقوع می آمد درہمان ایام محاصرہ را حکم شد کہ توابع محصورین را
کہ بیرون دیوار قلعہ فرود آمدہ اند بردارند قلیچ خان عرف عابد خان پدر غازی الدین خان
فیروز جنگ کہ جد مغفرت مآب نواب آصفجاہ مرحوم باشند دران دارو گیر
یورش نمودہ قریب دیوار قلعہ رسید ناگاہ گولہ رنبورک قضا از بالائے
قلعہ برشانہ اش خوردہ دست راجدا ساختہ او از آنجا اسپ سوار باستقلال
تمام بڈیرہ آمدہ جراحان را طلبیدہ جراحان از شانہ او ریزہ ہائے استخوان
پیچیدند او بہ استقامت پہلو زدہ بے چین چنین با حاضران در سخن بود
دارو دم دست قہوہ می خورد و میگفت بخیہ روز خوبی بدست آمدہ روز دوم
بموجب حکم بادشاہے برای دلجوئی او اسد خان آمدہ او بموجب معمول تعظیم
دادہ باو در سخن شدہ و گفت ہمچو ما صد غلامان نثار قدم بادشاہ باد۔
منتہائے آرزوی من آنست کہ بندہ زادہ بجای من سرفرازی یابد اسد خان
خلف ارشاد غازی الدین خان بہادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاہ خلعت
منصب او و اضافہ منصب خود سرفراز شدہ آمد آنجناب خلف را مخلع دیدہ
شاد شد و اسد خان را وداع کرد و بروز رضوان خرامید متصل میدان
قلعہ مذکور مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ القصہ ہر ہفتہ ملک ہر روز بسعی بہادران
مورچال پیش میرفت پس ازان قلعہ والہا بمیدان کم بے آمدند بلکہ شیخ نہاج

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
خود بطاق نسیان نهاده رو بدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب
شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب مقرب خان اختصاص یافت و از جمله
نوکران عمده ابوالحسن کسی که باتسخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت یکروز بمفتوح شدن
قلعه تردد مردانه نموده زخمهای کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
لاری که بود نمک حلالی در رفاقت او شهور عام است که با وصف وعده وعید
عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رو نتافت مصرعه خدا کند که چو عبدالرزاق باو رفیق
بالجمله مدت محاصره که قریب نهماه بامتداد کشید از کثرت ذخیره و باروت
و اسباب قلعه داری که در قلعه بود بلا تفصیل از درو دیوار برج و باره قلعه گوله
توپ و زنبورک و مال و حقه آتشبازی بجانب لشکر بادشاه می ریختند و از
آتشبازی و آتشکاری و برخاستن دود و باروت و غیره تاریکی آنچنان بود که
روز از شب ممتاز نمی شد و هر روز بندهای کارطلب بادشاهی بعرض تلف
می آوردند و زخمی میگردیدند بهادران فوج بادشاهی تردد نمایان بروی کار
می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان داروغه
توپخانه و مهتاب خان و چند بهادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالله خان پنبه کسی دیگر رفیق ابوالحسن
نبود بموافقت نموده پیغام فرستاد که قلعه از و بدست آید او آوازه بآن طرف
که از ضرب توپها شکسته ریخته شده نشاند او وعده باز نمودن دروازه
مذکور که از قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس پاسی از شب مانده روح الله خان
و مختار خان و رستم خان و جان نثار خان و صف شکن خان با دلیران
کارزار ازان راه که نشان داده بود بتاریخ بست و سیوم ذیقعده سنه ۱۰۹۸

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کشمیری
نام داده آید عبد الله خان بینی حسب الوعده دروازه را بکشاد و شاهزاده به نبیره
و نشاندن مردم خود پرداخت صبح چون صدای مفتوح شدن قلعه بلند شد عبد الرزاق
خان لاری اطلاع یافته وقت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته برپشت
اسپ چار جامه سوار شده با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد که دوازده زخمه کاری
برداشت اگرچه ازان ورطه هلاکت نجات یافته باز دیگر حیات یافت اما بوقت
بیهوشی برپشت اسپ باختیار نماند کسی او را بشناخته بخانه اش برد بالجمله چون
صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید واوا زجرعه و فرعه اندرون و بیرون
برخواست ابوالحسن باستقلال مزاج خود و به تسلی خدم محل پرداخته واوا آز
حرم محل وداع خواسته بدیوان خانه آمده چشم براه مهمانان ناخوانده داشت
چون وقت طعام خوردن او رسیده بود بطعام کشیدن تاکید فرموده بعد ازان
روح الله خان و ممتاز خان و مردمان دیگر رسیده سلام علیک گفتند
جواب سلام گفته تعظیم داده سر کرام از کرم خویش بفصاحت کلام متکلم گردید
چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از امرایان چیزے خوردن خواسته تکلیف
هم نمک شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح الله
خان از روے استعجاب پرسید که این کدام وقت طعام است ابوالحسن
گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا که از بار گران سلطنت نجات یافتم
این بار گران برسر دیگر رفت سبکبار شدم لقصه بعد از فراغ طعام اسپ
سواری طلبیده باتفاق امرا که هاله وار از اطراف رو فرا گرفته بودند سوار گردید
چون نزدیک شاهزاده محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه مختصر افراشته فرود
آمده منتظر قدومش نشسته بود رسیده هاله سروا بدگران بهاکه در گلوے

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دست تسلی
برپشت او نهاده تسلی و دلاسا بخدمت بادشاه عالم ستان آورد حضرت خدیو
بادسلوکی که در طور سلاطین خطابخش و پوزش پذیر باشد نمود بی آنکه روبرو
طلب فرمایند از دا کرام نگهداشت نعمت خان عالی تاریخ این فتح بر صنعت
تمیمه و تصریح این رباعی اینکه اول اعداد چار محل گیرند - و عدد ابوالحسن قایم کننده
بعده اعداد ابوالحسن از اعداد چار محل وضع کنند باقیماند ۲۲۶ - و اعداد اورنگ زیب
۹۷۳ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۱۱۹۹ آید شد تدخله در سلک نظم کشیده رباعی
ابوالحسن داشت جا به چار محل ✣ بدرش کرده از نمیان تقدیر
او برون رفت و این بجایش نشست ✣ شاه اورنگ زیب عالمگیر
بادشاه بعد فتح حیدرآباد نامش دارالجهاد داشتند تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
تبدیل ان نموده فرخنده بنیاد نامش در دفتر ثبت گردید چون پریانایک از
قوم بیڈر که بدترین کفار مردار خوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد با دوازده هزار سوار
و پیاده های بیشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابوالحسن تانا شاه
و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی ها نموده بود خانه زاد
خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر مملکش نامزد گردید او بعجز ملتجی
بخانزاد خان شده کلید قلعه شورا پور که در تصرف او بود بهمراه آورده از خان موصوف
ملاقات کرد بعد ازان بوساطت خانه زاد خان دولت ملازمت یافته بمنصب
پنجهزاری سوار سرفراز شده برای تسخیر قلعه آدونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپور
بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهراولی بادشاه زاده محمد اعظم شاه
مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و میسر نیامدن جاگیرها تمام مغلیه همراه
فیروز جنگ بودند عیوض جاگیر مدد خرج نقد تقرر یافت و از عقب فیروز جنگ بهادر

بادشاه زاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت بافر و شکوه
عالم ستان بود بندر و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۹۹ هجری
رایت ظفر آیت بجانب ظفرآباد بیدر افراشت بعد رسیدن بیدر ابوالحسن
را که همراه رکاب بود همراه جان نثار خان بقلعه دولت آباد روانه ساخت دیگر برای
سر انجام نمودن باحتاج و آنچیکه مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
و خوشبوئی که بفرا غبال تواند گذرانید تاکید شد مشهور است که سلطان ابوالحسن
تاناشاه را به چهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده
سال در حلقه مریدان قلندران سید راجو حسینی قدس سره و چهارده سال بسلطنت ممالک تلنگانه
و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه و قلعه دولت آباد گویند در ایام حبس بادشاه مغفور را فرزندی تولد شد
که بنده سلطان می نامیدند چون به سن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر بادشاه
بدربار می آمد و قتیکه بدربار می آمد نوکران ابوالحسن بپاس سوابق حقوق استقبال
نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و این بعالمگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت و ربا
منع فرمود و نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آنجمله سلطان
ابوالحسن تاناشاه یکی چهار محل که بر کنار رود موسی مشتمل بر چار عمارت عالی و در وسط
آن عوض و نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آنطرف رود
موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض بکمال وسعت گویا دریا چه ایست
معلق چون پر آب می شد بادشاه نواژه یعنے کشتی خورد و دران انداخته سیر میکرد
و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بے نظیر بود اکنون خراب گردیده
و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال باروت رفته و
قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست درین ماده شخصی یک بیت مطلع گفته بیت

اشک ما هم صبر و طاقت از دل بیتاب برد ✤ پاره او سوخت آتش پاره او آب برد

گوشه محل را حوادث ایام مهندم ساخت اکنون یک حوض شکسته و خسته آن
آثارش مانده. لبقا لمن الملک المعبود قصه وفات تاناشاه اینست که چون در
قلعه دولت آباد محبوس بود بعد چهارده سال اسهال کبدی آغاز شد رفته رفته بنا
توانی کشید شبی که صبح رحلت سلطان ابوالحسن بمغفور بود در عالم رویا قلعدار دید که
نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال والد
ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سره مدفون سازد قلعدار بعد مشاهده این رویا حاضر
حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شمارا در خواب گفته اند بمن در بیداری
نموده اند انچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۲۱
روح پاکش بروضهٔ رضوان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعدار بدون
اندیشه آنکه مقید انرا بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه برنمی آرند جنازه اش را بیرون
قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت کیفیت
وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نایبان عالمگیر برای بلده فرخنده نشان بعد آنکه
عالمگیر بادشاه بعد فتح گولکنڈه و رستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
حیدرآباد گذاشته معه ابوالحسن روانه بیدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول
سنه ۹۸ هجری در سواد گلبرگه بشرف نزول فرمود و بعد زیارت درگاه حضرت سید
محمد گیسو دراز بنده نواز حسینی قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردید
اواخر ماه مذکور حوالی بیجاپور بمقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
ویران شده بود بنا برآبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم جهانمطاعی نفاذ یافت و در سنه ۹۹ هجری
مطابق سنه ۳۲ جلوس قلعه ادونی مفتوح شد مسعود حبشی عادل شاهی قلعدار آنجا کلید
القلعه تسلیم فیروز جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بود منصرف

شده بگوشه عافیت بنشست در سنه ۱۱۰۱ هجری مطابق سنه ۳۳ جلوس وقایع عجیب
نگاشته می شود که درایام تسخیر بیجاپور و گولکنڈه طاعون دوتا بنوعی شایع شده
بود که هزارها خلایق غریق بحر فنا گردیدند شرحش آنکه دانه طاعون برابر عناب و کنار
و زیر بغل بازیر گوش تا نهرار کس بامیران ظاهر میگشت که همین دانه مذکور بر عضوی
از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تپ و تاب معلوم
می شد امید زیست آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر مشهور نهرارها در راسته و بازار
جان میدادند به کتر کسی کفن و قبر بهمیده بود و در لشکر بیجاپور و لشکر بادشاهی
نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانها بند و از مرده دروازه ها محلو ماند و
بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از نهر ار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
عالم سوز از ابتدای بست و هفت جلوس مطابق سنه ۹۴ هجری دار آخر سی و سه
سال جلوس تا هفت سال ماند بعد ازان بمرور مندفع گردید و ملک و کن آنقدر
ویران گردید که تا دوازده کروه صورت آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
بادشاه جابجا سراغ آبادی کنانیدچون در سال اول و دویم آن به تحصیل زر
شد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و القصه رستم
دل خان تا مدت بست و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد باستقلال
ماند و قلعه گولکنڈه از حسن قلعدار عالمگیری بر گرفته قبض تصرف خود داشت
و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تسخیر مرهٹه
پونه مصروف بود تا اینکه در سنه ۱۱۱۱ هجری سنبها مرهٹه بسعی مقرب خان دکهنی
بالکنده واله اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
ستاره که مسکن و ماوای مرهٹه بود در تصرف اولیای دولت در آمد اما
بعضی پسران مرهٹه هنوز بشورش و فساد بودند ممالک مرهٹه از وجود باغیان

بے باک پاک وصاف نگشته بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض اسهالے
وضعف پیری که سن شریف از نود سال هم متجاوز شده بود بر مقامات احمد نگر
آخر روز جمعه بست وهشتم شهر ذی قعده ۱۱۱۸ هجری بروضه رضوان خرامید مراسم
تعزیت بوقوع رسیده خلد مکان را در خلد آباد در روضه منوره مصاف خجسته بنیاد
برده مدفون کردند شاهزاده محمد کام بخش که بخلف خلد مکان در حالت مرض الموت
پدر عالی قدر خود چون بدربار می آمد جمعیت کثیر همراه سواری می آورد لهذا محمد اعظم شاه
که شاهزاده کلان بود شکایت این معنی پیش زیب النسا بیگم همشیره اعیانی خود
نموده شقه نوشت بعبارت اینکه سلطان کام بخش پا از دائره خود بیرون نهاده
است اگرچه تادیب شوخی آن بے ادب کار سنست اما آداب کافی آنست
که رقعه بمطالعه آن بادشاه رسید بعد مطالعه برهمان شقه جواب بدستخط خاص
نوشتند اگر این همه وسواس درحواس نشود محمد کام بخش را جاے مرخص
می نمایم بنابر آن او را بصوبه داری بیجاپور روانه فرمود وحکم شد که از حضور
نوبت نواخته روانه شود محمد کام بخش در نزدیک بیجاپور اقامت ورزید بعد
رحلت خلد مکان که این خبر شایع شد سید نثار خان کلید قلعه بیجاپور را نزد محمد
کام بخش فرستاد خود نیز برآمده بملازمت پیوست بعد انقضاے دو ماه که از
بند وبست شهر واطراف خاطر جمع نمود وامرایان را خطاب مناسب خطابات
خوشدل نمود ودر بیجاپور بر مسند سلطنت جلوس نموده وسکه وخطبه خود
رواج داد نظم سکه اینست بیت

در دور کن ز دو سکه خورشید جاه ✤ بادشاه کام بخش ودین پناه -

بعده هفت وهشت سال سوار فراهم آورده بود بقلعه گلبرگه رسیده او را نیز
مسخر ساخت سید جعفر را قلعدار نموده بقصد قلعه واگن کهیڑا که بعد واقعه ها

سپه خلد مکان در تصرف برنایب نایک بود تا پانزده روز شهر و محاربه بسجا آورده
قلعه را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بعد بند و بست
انجا بحیدر آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قابض و متصرف گردید
ذکر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبضه سعادت نور بار چون محمد کام بخش
رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدر آباد قابض و متصرف گردید در سنه ۱۳۱۰
نامه اخلاص آمیز محمد معظم شاه که برادر علاتی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
دایره خود بیرون نهاده بر جهت حیدر آباد یورش کرد رستم دل خان را که
نبد و بست بلده حیدر آباد و قلعه گولکنده و غیره ممالک تلنگ توجهه خوب داشته
خیر خواه بادشاهی بود نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنود برین هم اگر سکهه
و خطبه دکن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرری سال بسال ارسال
حضور مینموده باشند اختیار هر دو صوبه باختیار آن برادر سپردیم بعد از انکه
فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و
احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدر آبادی هم واستان شده
فکر دستگیر نمودن محمد کام بخش در مسجد جامع نمودند محمد کام بخش را بر این معنی
اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بعذاب غیر مکرر بقتل رسانیده در اهلی
محل مدفون گردانیدند رستم دل خان را از پای فیل بسته در تمام شهر شهیر
کنانیده بکشت و در محل اهلی مدفون گردانیدند گفت این همه یکجا مانده فکر
دستگیر کردن من میکرده باشند و سوای این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
کام بخش بوقوع رسید اینست که بعضی هواخواهان بدسرشت خاطر نشان
او نمودند که معتبر خان ایلچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سرهنگ

پیشکان سبے باک فرا هم کرده می خواند که در وقت قابو آسیبی بآن دین
پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکه بدریافت و تحقیقات
پردازد فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند تا برای همه ها مواجب یومیه
و روزانه از سرکار مقرر کرده بدهم از شهرت این خبر سوای مردمان ایلچی
بعضی دیگر مردم بے بضاعت سهر نویسنده و حافظ قرآن و لحالبعلم و ارباب
استحقاق که نزد ایلچی آمد و رفت مسدا شتند اسم خود ها نیز داخل همراهیان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید در وقت شب قریب
هفتاد و پنج نفر فراهم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را
با مشعل ها در هر محله و بازار برده بقتل رسانند از انجمله که جوانان نوکتخدا بودند
مادر آنها آمده هر چند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجاے
نرسید از ملا سعید الدین سفتی پرسید او صاحب گفت که بے تحقیق خون
مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جوابش هیچ
موثر نشد و سواے اکثر علما و فضلا و اشراف و بخبار سکنه حیدرآباد از جور و زیادت
او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده سه عیال و اطفال بجا های دیگر
رفتند چون معلومش شد بطرف حیدرآباد چو کیها نشانیدند تا کسی بے پروانگی
بیرون نرود و ایلچی بهادر شاه به خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبارت
خصومت آمیز نوشته فرستاد چون در جواب نامه بمطالعه محمد معظم شاه در آمد
با وصفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بدار الفتح
اوجین رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در عهد خلد مکان صوبه دار
مالوه داشت محمد اعظم شاه او را صوبه دار احمد آباد گجرات ساخته بود به سبب
عدم استطاعت بصوبه مذکور نرفته طرف شمالی برهان پور اقامت ورزیده

بود بعد از انجا برخواسته راهی احمد آباد گجرات گردیده بود دولت زمین
بوس یافت بعد ازان بهادر شاه اوایل ماه جمادی الاول سنه ۱۲۱۱ هجری
در سواد برهان پور نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریاے تپ
تے که زیر قلعه میرود چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از انجا تا پانزده روز متعذر
بود فی روپیه پنج پوله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
آب رو بکمی آورد باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته یک
کوچ دیک مقام مقرر کرده از راه ملکاپور طے مسافت نموده او آخر سال مذکور الیه
متصل قصبهٔ نانڈیر نزول اجلال من ابتدا در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
سکهه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گریانند همراه رکاب بهادر شاه
بادو سه صد سکهان پیاده که بعضی ازان یا بوسوار بودند در رفاقت بود در قصبه
نانڈیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناکهانی او دو سه زخم خنجر هر
زد تا آنکه نامبرده مرد قاتل او جان بسلامت برد و مرید انش در نانڈیر مدفون
ساختند این واقعه در آخر سنه ۱۲۱۱ هجری بوقوع رسید القصه محمد معظم عرف
بهادر شاه از قصبه نانڈیر برخاسته بطے منازل نزدیک حیدرآباد رسید با وجودیکه
فوج کام بخش از سف کی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
سوار باو نمانده بود اینها نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادر شاه قریب بشت
هزار سوار فراهم آمده بود نوزدهم شهر ذیقعده سنه الیه بفاصله سه کروه
حیدرآباد مغرب خیام گردیده بود باو شاهزاده رفیع الشان جهان پناه را بهر
اولی مقرر کرده بود مرخص فرمودند و خانخان را با دیگر امراے صاحب فوج
ده دوازده هزار سوار مقرر نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

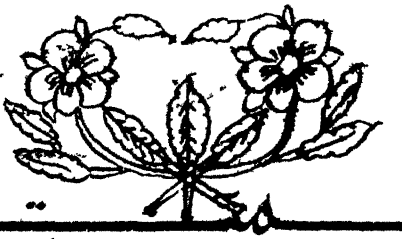
شدند بر واگی یورش از بهادر شاه درخواستند جوابش نه آمد تا دو پهر همین دیره
گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام ورزیده سبقت جنگ
نمی کرد آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپ خانه آمش یارزده مقابل
شدند محمد کام بخش رستمانه پای قیام نموده دست بقبضه کمان کرده با وجود
رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داد که مقابل بست دهی هزار جمله آورگر دیدکه
تزلزل در تمام لشکر بهادر شاه افتاده نزدیک بود که تزلزل در لشکر بهادر شاه افتد
محمد کام بخش بسیارے را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکه از بسیاری
زخم و رفتن خون ضعف بر و غالب آمد لشکریان از چهار طرف فیل او را در میان
گرده دستگیر ساختند و پسرش که بالاے فیل رفیق پدر بود بعد برداشتن
پنج چهار زخم گولی بندوق همراه پدر اسیر گردید و محی السنیه پسر کلان او در ان
معرکه دست و پا بهادرانه می زد تا آنکه فیلبان با خواصی نشین او بپاے زخمها
خورده از پا در آمدند و خود شاهزاده از زخم گولی بندوق و تیرهاے پیاپے بیهوش
گشته در خودج فیل افتاد و فیل هر دو طرف فوج می گردید آنکه همه سرداران
بوجه اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند هیچ کس خیال محی السنیه نه نمودند
تا داجیان بالاے فیل برآمده انچه یافتند غارت نموده رسن هاے ابریشم
و سقرلات انچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند فیل از لشکر برآمده راه
صحرا گرفت مرهٹه هاے لشکر که براے جستجوے غارتگرے در اطراف لشکر
بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفته آوردند القصه شادیانه فتح بنواختند
آمد محمد کام بخش دیک پسر فیروزمند نام و محی السنیه را نزد خیمه خاصه آورده بحیاط
داشتند بعد انقضاے سه چهار پهر محمد کام بخش دیک پسر فیروزمند بنام
دویت حیات سپردند نعش هر دو را روانه شاهجهان آباد نموده در روضه

همایون بادشاه مدفون گردانیدند و باظهار تعزیت دو سه روز نوبت
موقوف نمودند ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ برخدمت حیدرآباد
بماند و او به تنبیه پاٹیر و مفسد مشغول شده در گلباگ و شاهپور تعاقب پاٹیر و
نمودند مفسد آواره گریزان بود روزیکه تنها برای تاڑی خوردن مشغول بود
تاڑی فروش اوضاع و اطوارش دریافته بدلاورخان خبر کرد دلاورخان
مردمان را فرستاده اورا اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدرآباد آورد بدن
اورا پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدرآباد او یختند - بیت
دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر ٭ کای نور چشم من بچه روگشته بدروی
دکن شرالامرا آورده که بعد چندی صوبه داری انجا با نضمام صوبه داری دکن بنواب
نظام الملک آصفجاه مقرر شده و در سال سویم جلوس محمد فرخ سیر
بتغییر نیابت صوبه داری دکن که از سید حسین علیخان باره مقرر و مفوض گشت
به نیابت سید حسین علی خان صوبه داری حیدرآباد و بمبارزخان بهادر عمدة الملک
مقرر و مفوض گردید بعد یازده سال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه
از صوبه داری مالوه عزم تسخیر ممالک دکن گردید بعد جنگ و قتل دلاورعلیخان
صوبه خاندیس و صوبه خجسته بنیاد و برار و غیره به تسخیر درآورد و بعد ازانکه بعد
قتل سادات باریه باستقلال محمد شاه بوقوع آمد آنجناب بعد رخصت خان
دوران طلب حضور شده بامر وزارت کل بادشائی سرفرازی یافت
بعد چندی بعذر ناسازی آب و هوای دهلی خلف خود غازی الدین خان
بهادر به نیابت خود بامر وزارت داشته از پیشگاه بادشائی بمراد آباد مرخص
شد روز رخصت خلعت یافته الماس که بادشاه بر سر داشت مرحمت گردید
و لوای نصرت حیدرآباد افراشت در ماه ذی قعده ششم جلوس مطابق سنه ۱۱۳۶

رونق افزای مجسته بنیاد گردید از انجا نامه مشعر بر اخلاص و نصایح به
مبارز خان نوشت چون او با فوج کثیر بارادہ جدال و قتال راہی بود
باوصف رسیدن نامه بصحبت امیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیما گردید
در لشکر کثیره که مصاف بالاگهاٹ و برار است رسید تلاقی فریقین
دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پهر روز باقی مانده بست و سیوم محرم
سنه ۱۱۳۷ هجری روز جمعه مبارز خان دست و پای بهادرانه زده با اسعد
خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوای
اولیای دولت ورزید عمل نواب نظام الملک آصف جاه در سنه ۱۱۳۷ هجری
تمام دکن از آب نربده که مابین هندو دکن واقع است تا انتهای صوبه
بیجاپور و حیدرآباد که بدریای شور پیوسته و قلمرو چندی تا جداران دوذی
اقتدار بود در قبضه اختیار این سکندر منش ارسطو تدبیر درآمد خواجه محمود
خان و حامد الله خان پسران مبارز خان مرحوم که زخمهای کاری برداشته
بودند نظر بندو مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بسمت حیدرآباد قدم همت
فیروزمندی نشاندند چون بنزدیک شهر رسیدند بملاحظه تاراجی شهر بیرون
بلده فرود آمدند و از روی عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
به بندوبست ممالک اطراف پرداختند خواجه احمد بن خلف مبارز خان مرحوم
بنابر رشن طوی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیش از تشریف
آوری آنجناب بملاحظه ناموس خود با جمع پردگیان حرم تمامی اجمال و اثقال
در پناه گولکنڈه منحص گشته بود باتفاق صندل خان خواجه سرای سرکار خود
که از سالها قلعدار آنجا بود باستحکام برج و باڑه کوشیده منتظر وقت نشسته
بود آنجناب از راه دوراندیشی تسخیر آن قلعه دیر کشا را بروقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ خلف مبارز خان
که بر فاقت انجناب بود و دخترش بخانه خواجه احمد خان بود بقلعه مذکور فرستادند
او با استمالت محصورین پرداخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
قدمبسی ملازمت گردانید قلعه گولکنڈه بملازمان معتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم
را بنوازش خلعت ها و خطاب ها سرفراز فرمودند باقیمانده در خور حال مشمول عواطف
و الطاف گشتند اوایل سال که ۱۲۳۷ هجری بود بنایت ۱۲۴۵ هجری است
در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام میمنت فرجام عالمیان مارب
جهان پناه ظل الله نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فرخنده
علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت
غفران مآب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت مآب علیه الرحمة
و الرضوان به مسند نشینی این ممالک سایه افگن شاهی آصف جاهی و برسای
خرد جهان کشا و عقل عالم از ممتاز این عصر است از تاریخ که انجناب عالمیان مآب
روز جمعه هیجدهم ماه ذی قعده ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس فرموده اند دولت
آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعاگوی طالب علم غواص بحر علوم هیچدانی امیدوار
شفاعت محمد قادر خان منشی در تاریخ جلوس انجناب گفته بیت

ناصر الدوله چو بر تخت سکندر آمد ✤ گفت که تاریخ جلوس خورشید ۱۲۴۴ھ



سید تصدق حسین تحریر نمود ۱۲۴۶ھ